

گذری بر هویت ملی در عصر پهلوی دوم (۱۳۵۷-۱۳۲۰)؛ سیاست‌ها و ابزارها

مرتضی علویان^۱

ملیحه نیکروش رستمی^۲

چکیده

هویت شاکله‌ی جامعه است و پیوندی وثیق با فرهنگ، تاریخ و آداب‌ورسوم هر ملتی دارد. مانایی جامعه و حکومت در گرو حراست و پاسداشت مؤلفه‌های هویت جمعی است از سوی دیگر، اگر نظام سیاسی نتواند مؤلفه‌ها و شاخص‌های هویتی خویش را حفظ نماید، با بحران‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مواجه می‌شود و به تعبیری، استحکام نظام مورد آسیب قرار می‌گیرد. از این رو، حکومت‌ها، مترصد اتخاذ سیاست‌های هویتی از طریق ابزارهای مختلف برای نهادینه‌سازی هویت خویش هستند. نظام‌های غیردموکراتیک و استبدادی، تلاش دارند هویت مطلوب خویش را در جامعه نهادینه نمایند. سیاست هویتی آن‌ها عموماً در تقابل با هویت ملی است و لذا می‌کوشند با تدابیر و سیاست‌های دستوری، هویت‌سازی متناسب با ایدئولوژی خویش را پیگیری نمایند. حکومت پهلوی در ایران معاصر مترصد اتخاذ چنین رویکردی بود که منجر به بروز شکاف هویتی در جامعه بین اجتماع و نظام سیاسی شد. مقاومت عمومی در برابر سیاست هویتی پهلوی دوم منجر به شکل‌گیری جریان اجتماعی مخالف سیاست دستوری پهلوی دوم گردید. جریان‌های اسلامی نیز شکل‌دهنده‌ی مخالفت عمومی با سیاست هویتی پهلوی - مبتنی بر ملزومات باستان‌گرایانه و ضد دینی - برای پاسداشت هویت دینی و ملی ایرانیان به صورت توأمان بودند. مقاله‌ی حاضر با بهره‌گیری از رویکرد تحلیلی - توصیفی مترصد پاسخگویی به این سؤال است که پهلوی دوم برای هویت‌سازی باستان‌گرایانه از چه سیاست‌ها و ابزارهایی بهره گرفت؟ یافته‌ها نشان می‌دهد در حکومت محمدرضا شاه از مجموعه نهاد‌های فرهنگی برای هویت‌سازی جعلی و همسو با سیاست فرهنگی پهلوی بهره گرفته شد و برخی از این سیاست‌ها در عرصه‌ی هویتی شامل؛ شاه‌پرستی، باستان‌گرایی، اسلام‌زدایی و ترویج غرب‌گرایی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: هویت ملی، پهلوی دوم، باستان‌گرایی، ابزار رسانه‌ای، سیاست هویتی، شاه‌پرستی، غرب‌گرایی

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران

•
Email: malihenikravesh@ymail.com

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه مازندران

مقدمه

حکومت برای ایجاد ثبات و ادامه‌ی حیات سیاسی خود، نیازمند مشروعیت سیاسی است، لذا سعی در اشاعه‌ی ایدئولوژی و دیدگاهی می‌کند که مشروعیت آن را تأمین و در صورت نیاز، توده‌های مردم را در اقدامات نمایشی شرکت دهد. ایدئولوژی، باورهای اساسی را با ساخت‌های عمیق یا ارزش‌های درونی شده که ایستارهای فکری مردم را تشکیل می‌دهد، مرتبط می‌سازد. مهم‌ترین وظیفه‌ی ناآشکار ایدئولوژی، بهره‌گیری از احساسات مردم است. هر حکومتی نیز برای جلب طرفداری و کسب مشروعیت چه در میان پایگاه اجتماعی ویژه‌ی خود یا در میان عموم مردم، سعی در تبیین ایدئولوژی برای توجیه مشروعیت خویش می‌کند. مسئله‌ی مهم این است که ایدئولوژی تا چه اندازه با مبانی فکری و عقیدتی جامعه سازگار است. ایدئولوژی، یک ارزش یا نظام عقیدتی است که اختصاص به مجموعه‌ی عقاید و احکامی دارد که کمابیش با یکدیگر پیوستگی دارند و تصویر بالنسبه کاملی از جهان ترسیم می‌کنند. ایدئولوژی برای صاحبان آن، جهان را آن‌گونه که هست و آن‌گونه که باید باشد ترسیم می‌کند و دارای رشته‌ای از گرایش‌های وابسته و مرتبط به نهادها و جریان‌های گوناگون جامعه است که در صورت پذیرش آن از سوی عموم، مشروعیت سیاسی و اجتماعی را به دنبال دارد. تئوری ساخت قدرت سیاسی نظام محمدرضا پهلوی، یک ساخت مبتنی بر مشروعیت سلطنت و هویت ایدئولوژیک بود که به محض رویارویی این دو مؤلفه با بحران، رژیم را با بحران مواجه نمود. محمدرضا پهلوی در امکان به‌کارگیری ایدئولوژی کارآمد، هنجاری و اخلاقی در جامعه‌ی ایران و تحقق یک نظام آموزشی ناتوان بود، زیرا این ایدئولوژی بر اساس ارزش‌های اساسی زندگی اجتماعی مردم، پایه‌ریزی نشده بود. دلیل رویارویی رژیم شاه با بحران‌های مختلف تهدیدگر حکومت این بود که ایدئولوژی آن، عقاید و نظریه‌های مخالف را در سطح بسیار گسترده‌ای برمی‌انگیخت، درحالی‌که توان مقابله با طیف گسترده‌ی مخالفان را نداشت. درواقع، آن ایدئولوژی که باید متضمن برنامه‌هایی برای دفاع و اصلاح جامعه باشد، مبدل به عاملی برای زوال رژیم و ایجاد بحران مشروعیت سیاسی و هویتی گردید. ایدئولوژی محمدرضا پهلوی مبتنی بر باستان‌گرایی آریایی، بخشی مهم از تاریخ تمدن در ایران را پشت پا می‌زد و از سوی دیگر خاستگاه دینی و اسلامی مردم را نادیده می‌انگاشت. (عیوضی، ۱۳۸۲) محمدرضا پهلوی از اواخر دهه‌ی ۳۰ شمسی سعی کرد هویتی ملی را پایه‌ریزی کند که غیردینی و تلفیقی از عناصر هویتی غرب و ایران باستان است. درواقع، ماهیت سیاست‌های هویتی دو دوره‌ی پهلوی اول و دوم یکی است و تنها به

دلیل شرایط زمانی، نوع اعمال سیاست‌ها شدت و ضعف داشته است. شاه‌محوری، باستان‌گرایی و احیای تمدن باستانی، غرب‌گرایی و توجه صرف بر ظواهر تمدنی غرب، از مهم‌ترین مؤلفه‌های هویتی در دوره‌ی پهلوی دوم نیز محسوب می‌شود. محمدرضا شاه در این مسیر از ابزارها و نهادهای مختلفی نظیر رادیو و تلویزیون، سینما، کاخ جوانان، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بهره جست، ولی جنبشی اجتماعی در برابر این گفتمان حکومتی در جامعه ایرانی شکل گرفت که بر مؤلفه‌های دینی هویت ایرانی تأکید داشت. از این‌رو، جامعه ایرانی پذیرای هویت ساختگی و دستوری پهلوی دوم نگردید. در برابر این مقاومت عمومی، پهلوی از سیاست هویتی خاص خویش بهره می‌جست که در آنچه از پی خواهد آمد، مترصد تبیین و بررسی سیاست هویتی و ابزارهای مورد استفاده در این رویکرد هستیم.

۱- رویکرد مفهومی

۱-۱. معنا و مفهوم هویت

فرهنگ‌نامه‌های غربی، واژه‌ی هویت^۱ را نوعاً به‌مثابه‌ی یک رابطه (اغلب قانونی) پیرامون یک فرد یا مکانی خاص در نظر می‌گیرند. (Fearon, 1999: 8) در زبان فارسی و عربی نیز کلمه‌ی هویت از نظر لغوی به معنی «هستی، وجود، ماهیت و سرشت» و ریشه‌ی آن از واژه‌ی «هو» گرفته شده که اشاره به‌غایت، نهایت و کمال مطلق دارد و در حوزه‌ی انسانی موجب شناسایی فرد و اجتماع از دیگری می‌شود؛ یعنی مجموعه‌ی خصائل و خصوصیات رفتاری که از روی آن فرد به‌عنوان یک گروه اجتماعی شناخته می‌شود و از دیگران متمایز می‌گردد. این تعریف دو معنای اصلی و متناقض را در بر دارد: اولین معنای آن بیانگر تشابه مطلق است: این، مشابه آن است. معنای دوم، تمایز است که با مرور زمان سازگاری و تداوم را فرض می‌گیرد. به‌این ترتیب، مفهوم شباهت از دو زاویه راه می‌یابد و مفهوم هویت به‌طور هم‌زمان میان افراد و اشیاء دو نسبت محتمل برقرار می‌سازد: از یک طرف شباهت و از طرف دیگر تمایز. (لطف‌آبادی، ۱۳۹۲: ۵۴) در حقیقت آنچه به یک گروه انسانی هویت می‌بخشد، شباهتی است که باعث تفاوت آن‌ها از گروه‌های دیگر می‌شود. بنابراین، هویت براساس شباهت و تفاوت موضوعات ساخته می‌شود. (دلبند، ۱۳۹۳: ۱۶) اختر و ساموئل^۲ در

1 Identity

2 Salman Akhtar & Steven Samuel

پژوهشی مشترک با عنوان «مفهوم هویت» (۱۹۹۶) اشاره می‌نمایند که هویت از درون‌گرایی‌های اولیه‌ی ساختاری به دست می‌آید و از طریق شناسایی‌های گزینشی بعدی نیز خود را اصلاح می‌کند. یک هویت منسجم شامل یک تصویر واقعی از فرد، نگرش‌های ثابت، موقتی بودن، جنسیت، اصالت و قومیت است. (Akhtar & Samuel, 1996: 254)

۲-۱. هویت ملی

دو مفهوم از هویت ملی^۱ در فلسفه سیاسی معاصر رایج است؛ یکی سخت‌گیرانه که ملیت را مبتنی بر اعتقاد به اصل و نسب یا قومیت مشترک می‌داند و دیگری مفهوم موسع که ملیت را یک اصطلاح قابل‌انعطاف بدون ویژگی‌های ثابت می‌داند. (Dahbour, 2002: 17) هویت ملی که برخی آن را هویت محوری می‌نامند، کلان‌ترین سطح هویتی برای فرد است و در مقایسه با هویت‌های اجتماعی از استحکام و تداوم‌پذیری بیشتری برخوردار است. (سیاوشی، ۱۳۹۵: ۳۷) هویت ملی از اساسی‌ترین اجزای تعریف هر فرد از خود است و نقش تعیین‌کننده‌ای در معادلات جهان معاصر دارد. ماهیت هویت ملی در جامعه به ابعاد سازنده و وضعیت آن بستگی دارد و به تبع ماهیت ابعاد سازنده و وضعیت آن نتایج متفاوتی را نیز در جوامع مختلف همراه خواهد داشت. (اکبری و عیوضی، ۱۳۹۲: ۳۳) در گفتمان‌های نوین هویت، ضمن حمایت و حراست از دستاوردهای گذشته هویت ملی، از قابلیت به فعلیت رساندن ظرفیت مؤلفه‌های جدید هویت ملی همچون؛ قانون‌گرایی، مشارکت سیاسی، توسعه آموزش عالی بر پایه‌ی تکثر فرهنگی، همبستگی ملی، حقوق شهروندی، تدوین الگوی مناسب پیشرفت بومی و فرهنگی تأکید می‌شود. هویت ملی یک موضوع سیاسی و حقوقی برای حقوق‌انسانی‌هایی است که در این سرزمین زیست می‌کنند. از این‌رو، مسئله‌ی هویت ملی را علاوه بر مؤلفه‌های سنتی؛ سرزمین، تاریخ، دین و زبان؛ باید در چارچوب مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورهای مشترک و معیارهای انسانی و حقوقی تعریف کرد. (مرادی و ابطحی، ۱۳۹۵: ۱۷۷)

از نگاهی کلی، اگر از بعد جامعه‌شناختی، ملتی را که در یک قلمرو سیاسی مشخص زندگی می‌کنند، یک جامعه به حساب آوریم، هویت ملی عبارت از احساس تعلق و تعهد اعضای آن جامعه به مؤلفه‌ها و نمادهای فرهنگی شامل هنجارها، ارزش‌ها، باورها و مقولاتی نظیر زبان، دین، ادبیات، تاریخ و قلمرو جغرافیایی است که موجب تمایز آن جامعه از دیگر

1 National identity

جوامع و سبب انسجام و همبستگی درونی اجتماع بزرگ ملی می‌گردد. بنابراین هویت ملی مفهومی دوجبهی است که همزمان بر تمایز و تشابه و اشتراک و افتراق دلالت دارد. یعنی از یک سو با تأکید بر اشتراکات و ملاک‌های پیونددهنده، اعضای یک جامعه را پیرامون محوری واحد، همبسته، متحد و متعهد می‌سازد و از سوی دیگر آنان را از دیگران باز می‌شناساند. بنابراین هویت ملی به‌طور همزمان از یک سو با برخورداری از عناصر ترکیبی و ایجابی به انسجام و همگرایی ملی منتهی شده و از سوی دیگر با برخورداری از جوانب سلبی مجزا کننده و تمایزدهنده‌ی «خود» از «دیگری» در قالب‌های گوناگونی نظیر بیگانه، رقیب، مخالف و دشمن متمایز می‌سازد و از این رهگذر به شفافیت مرزهای هویتی مبادرت می‌ورزد. (خوشروزاده، ۱۳۸۶: ۶)

۳-۱. سیاست هویت

هویت ملی، اصلی‌ترین عامل در انسجام اجتماعی و وفاق ملی در جامعه تلقی می‌شود. هر اندازه یک ملت از هویت محکم‌تر و منسجم‌تری برخوردار باشد، به همان اندازه در تحکیم پایه‌های همبستگی و وفاق اجتماعی موفق‌تر خواهد بود. افراط و تفریط در به‌کارگیری عوامل هویت‌ساز، دولت‌ها دیده می‌شود. به‌طوری‌که معمولاً شاهد همزیستی مسالمت‌آمیز عوامل هویت‌سازی در کشورها نمی‌باشیم. دولت‌ها نوعاً با به‌کارگیری یکی از عناصر به تضعیف دیگر عناصر هویت‌ساز پرداخته و با رویکردی خصمانه آن‌ها را «دیگری هویت» خود قلمداد می‌کنند. بی‌تعادلی در اعمال عوامل هویت‌ساز، منجر به بی‌ثباتی در هویت ملی می‌شود و نکته دوم این‌که نوع سیاست هویت از سوی قدرت سیاسی حاکم، تصویر احتمالی قدرت سیاسی آینده را شکل می‌دهد. راه دستیابی به یک وضعیت باثبات، در کنار نهادن نگاه‌های کاهش‌گرایانه و ذات‌گرایانه به هویت و به‌کارگیری توأمان همه‌ی عوامل هویتی و رسیدن به یک اجماع است. به‌طوری‌که بتواند همه‌ی سلائق مشروع و قابل قبول جامعه را پوشش دهد. (امیرزاده و بهستانی، ۱۳۹۳: ۷۱)

باید در نظر داشت که سیاست هویت به امکان‌های سیاسی شدن سوژه‌ها تحت تأثیر هویت اشاره دارد. آن هنگام که گفتمانی مسلط می‌شود و هویت برآمده از گفتمان با منابع قدرت، پیوند برقرار می‌سازد، جماعت‌هایی که در این موقعیت به حاشیه رانده می‌شوند، از راه بازنمایی هویت به مقاومت در برابر گفتمان مسلط می‌پردازند. (آل سیدغفور و زهیری،

۱۳۹۵: ۱۱۹) به همین دلیل است که فرانک فوردی^۱ (۲۰۱۷) تأکید می‌نماید، سیاست‌های هویتی بر هویت‌های گسترده‌ای مانند ملت‌ها یا مردم تمرکز کرده، یا بر افرادی خاص متمرکز شده است و اغلب روایتی سیاسی از هویت در اختیار گروه‌ها قرار می‌دهد. (Furedi, 2017) سیاست هویتی را فعالیت‌ها یا جنبش‌های سیاسی مبتنی بر منافع فرهنگی، قومی، جنسیتی، نژادی، مذهبی یا اجتماعی که مشخصه‌ی هویت گروهی است، تعریف می‌نمایند. (Washington, 2018: 330) دانشنامه بریتانیکا^۲ بر آن است که سیاست هویتی ناظر به سیاست‌هایی است که در آن گروه‌هایی از مردم با هویت نژادی، مذهبی، قومی، اجتماعی یا فرهنگی خاص تمایل دارند علایق یا نگرانی‌های خاص خود را بدون توجه به منافع یا نگرانی‌های گروه‌های سیاسی بزرگ‌تر ترویج کنند. (Piper & Leander, 2021: 73)

۲- سیاست‌های هویتی پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۵۷)

هویت ایرانی مجموعه‌ای از عناصر و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی است که به‌عنوان میراث اجتماعی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. این هویت به‌رغم آنکه از عناصر ثابت و پایدار برخوردار است، در طول تاریخ در معرض تحول و تغییر قرار گرفته و برخی از عناصر خود را از دست داده یا عناصری بدان افزوده شده است. (ثقفی و میرمحمدی، ۱۳۸۹: ۴۸) عموم پژوهشگران و اندیشمندان حوزه‌ی جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و مطالعات فرهنگی، شاکله‌ی هویت ایرانی در دوران معاصر را تلفیقی از سه عنصر اسلامیت، ایرانیت و مدرنیسم می‌دانند. هویت ایرانی از یک‌طرف متأثر از عقاید، احکام، سنت‌ها و انگاره‌های اسلامی است و از طرف دیگر هنجارها، رسوم و سنت‌های ایرانی را در طول ادوار تاریخی و از نسلی به نسل دیگر منتقل کرده است به‌گونه‌ای که این مؤلفه‌ها اینک بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت و فرهنگ هر ایرانی است. اما هویت ایرانیان تنها منحصر به این دو عنصر نیست. در دوران معاصر و با گسترش مدرنیسم و تجدد غربی در سطح جهان، ایرانیان نیز از این عنصر متأثر شدند و زندگی در دنیای مدرن به‌عنوان بخشی از هویت ایرانیان درآمده است. اینکه میان این سه مؤلفه باید ارتباط منطقی وجود داشته باشد؛ امری گریزناپذیر است. اما حکومت‌های پهلوی اول و دوم، توانایی و یا تمایل به درک این واقعیت نداشتند و همواره سعی می‌کردند

1 Frank Furedi

2 Encyclopedia Britannica

عنصر اسلام و عقاید مذهبی را به نفع دو عنصر دیگر کنار بگذارند. (موسوی، ۱۳۹۵) در دوره‌ی پهلوی، حکومت با تمرکزگرایی شدید و به شیوه‌ای استبدادی و کاهش حوزه‌ی نفوذ و اختیارات خرده‌فرهنگ‌های اجتماعی و ایجاد تقابل بین لایه‌های ایرانی و اسلامی هویت ملی عمل می‌کرد. دو پادشاه پهلوی تلاش می‌کردند با ایجاد رابطه میان تجربه مدرن و تاریخ ایران باستان، جامعه جدیدی بر پایه‌ی نظام شاهنشاهی بنا کنند. اما این تلاش در نهایت به پیدایش بحران مشروعیت و فروپاشی نظام پهلوی کمک کرد. (حسنی‌فر و عباس‌زاده مرزبالی، ۱۳۹۹: ۴۱) سیاست‌های هویتی پهلوی اول و دوم را می‌توان در باستان‌گرایی و توجه به نظام شاهنشاهی، اسلام‌زدایی و ترویج مدرنیسم و مظاهر غرب در جامعه خلاصه کرد.

۲-۱. شاه‌پرستی

از نگاه محمدرضا پهلوی، یکی از پایه‌های مهم تمدن و هویت ملی ایرانی، نظام شاهنشاهی و نهاد سلطنت است. از این‌رو تمام تلاش او به این معطوف شده بود که بتواند ایدئولوژی شاهنشاهی را به جای ایدئولوژی اسلامی جای دهد و نشان دهد که این ایدئولوژی نیز مانند اسلام در قلب‌های مردم قرار دارد و همه‌ی مردم به آن عشق می‌ورزند. شاه در کتاب به‌سوی تمدن بزرگ، یکی از پایه‌های مهم تمدن و هویت ملی ایرانی را نظام شاهنشاهی و نهاد سلطنت می‌داند و می‌نویسد: «جلوه دیگری که می‌باید از ارزش‌های جاودانی ملی تذکر داد، نظام شاهنشاهی ایران است. این نظامی است که از روز نخست با موجودیت و هویت ملی ایرانی پیوند خورده است...» (پرتوی، ۱۳۷۹: ۱۳۵) او در کتاب «مأموریت برای وطنم» می‌گوید: «روزی که پدر من تاج‌گذاری کرد، طبق رسوم کهن و باستانی ایران، عناوین شاهنشاه و ظل‌الله «مؤید به تأییدات الهی» و قبله عالم، ویژه وی گشت». (زهیری، ۱۳۷۹: ۱۲۹)

در سال‌های دهه پنجاه، شاه به ابعاد اسطوره‌ای و قدرت فرمانروایی خود باور کرده بود و آن را تبلیغ می‌کرد. خانواده او و دربار، هواداران متعصب حکومت ایران شده و رسانه‌های گروهی کشور نیز به شدت شکوه و عظمت و اسطوره‌ای بودن نظام شاهنشاهی ایران را تبلیغ می‌کردند. محمدرضا شاه با برپایی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی سعی داشت بر وجود نهاد سلطنت در ایران به مدت دو هزار و پانصد سال و تداوم آن تا فرمانروایی خود تأکید کند. کمیسیون نظام جشن شاهنشاهی هدف از این جشن را چنین بیان می‌کند: «منظور از

برگزاری جشن مزبور قاعدتاً بایستی شناساندن قدمت شاهنشاهی ایران باشد که مدت ۲۵ قرن تمام، علی‌رغم تمام سوانح و حوادث تاریخ دوام یافته و پیوسته بر امیال و آرزوهای ملت منطبق بوده است. پس مفهوم واقعی این جشن آن است که شاهنشاه ایران که به حقیقت مظهر کمال آمال و آرزوهای ملت ایران بوده بایستی به همین نحو از طرف تمام ملل عالم شناخته شود.» (بیاتی، ۱۳۹۰: ۴۶)

۲-۲. باستان‌گرایی

باستان‌گرایی در پی آن است تا با احیاء و تجدید حیات سنت‌ها و عقاید کهن و باستانی، نظم جدیدی را در تفکر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بازآفرینی نماید و زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی نوینی را بر پایه‌ی سنت‌های کهن بنا نهد و با ایجاد تضاد بین دو دوره‌ی تاریخی ایران، یعنی ایران قبل از اسلام و ایران دوره اسلامی، اسلام و تعالیم آن را به‌عنوان عامل عقب‌ماندگی ایرانیان معرفی کند. (کجیاف و احمدوند، ۱۳۹۰: ۱۳۷) محمدرضا شاه علاوه بر افتخار به شکوه و عظمت ایران باستان و تمدن آن، قومیت و نژاد ایرانی را که ریشه در نژاد آریایی دارد، می‌ستاید و ناسیونالیسم باستان‌گرای خود را به گرایش نژادگرایانه می‌آراید. وی در کتاب «به‌سوی تمدن بزرگ» چنین می‌نویسد: «...اگر ملت ما همواره راه و رسم پیشرفت خود را به‌سوی کمال در تمدن آریایی خویش جسته است، برای آن است که اصول بنیادی این تمدن پیوندی ناگسستنی با اندیشه و نبوغ سازنده این نژاد دارد. وقتی داریوش بزرگ در سنگ نبشته معروف خویش خود را «آریایی فرزند آریایی، ایرانی فرزند ایرانی» می‌خواند، درواقع به هم آن ارزش‌های بی‌شماری مباحث می‌کند که دو صفت آریایی و ایرانی برای او نماینده کامل آن‌ها است.» (پرتوی، ۱۳۷۹: ۱۳۶) در این دوره جهت احیای فرهنگ ایران باستان اقدامات زیر صورت گرفت:

۲-۲-۱. جشن تاج‌گذاری

محمدرضا شاه در راستای پیوند خویش با پادشاهان باستانی و به‌ویژه کوروش هخامنشی، جشن‌هایی چون جشن تاج‌گذاری را برگزار نمود؛ چراکه یکی از جلوه‌های نمادهای ایران باستان آیین تاج‌گذاری محسوب می‌شد. مراسم تاج‌گذاری یادگار عصرهای گذشته‌ی پادشاهان ایران بود که در آن طبقات مختلف مردم با لباس‌های رسمی از زن و مرد، رجال سالخورده قدیمی تا سرکردگان ایلات و عشایر، اصناف و مقام‌داران قدیم و جدید، به‌منظور شرکت در این مراسم حضور یافتند. پهلوی دوم در جشن تاج‌گذاری خود که در چهارم آبان

سال ۱۳۴۶ در کاخ گلستان برگزار شد، همانند پدر از نمادهای باستانی و غیر اسلامی استفاده کرد. وی با این کار به دنبال مشروعیتی نمادین بود تا عظمت و اقتدار خود را به عظمت شاهان باستان متصل سازد. این مراسم نمادین از جمله اقداماتی بود که باید عظمت پادشاهی کوروش را نزد ایرانیان تداعی می‌کرد. مراسم به‌قدری برای شاه مهم بود که در دوم آبان ۱۳۴۶، دو روز قبل از برگزاری مراسم، همه مراسم را در تالار موزه کاخ گلستان با تشریفات تمام تمرین کردند. در برپایی این مراسم علاوه بر سایر هزینه‌ها، تالارهای کاخ گلستان نیز تعمیر شد. (سادات و بیگدلو، ۱۳۹۸: ۸۱)

۲-۲-۲. جشن‌های ۲۵۰۰ ساله

از دیگر اقدامات رژیم محمدرضا در مسیر ترویج ایران‌گرایی، برگزاری جشن‌های شاهنشاهی بود. در سال ۱۳۵۰ محمدرضا پهلوی جشنی در کشور برگزار نمود که در طول قرن بیستم بی‌سابقه بود. این جشن که از تاریخ ۲۰ تا ۲۶ مهرماه به مدت یک هفته در تخت جمشید برپا شد، ایران را به یک مرکز مهم خبرسازی در جهان تبدیل کرد. پس از جشن تاج‌گذاری، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به دلیل حضور سران بسیاری از کشورها، از اهمیت خاصی برخوردار بود. (زهیری، ۱۳۷۹: ۱۲۸-۱۲۹) در این جشن، بیست پادشاه و امیر عرب، بیست‌ویک شاهزاده، شانزده رئیس‌جمهور، سه نخست‌وزیر، چهار معاون رئیس‌جمهوری و دو وزیرخارجه از ۶۹ کشور شرکت کردند. (موسی‌خانی، ۱۳۸۳) هدف از اجرای این مراسم، پیوند دادن ایران دوره پهلوی با ایران باستان و نشان دادن این نکته بود که شاهنشاه ایران جزء لاینفک هویت و تاریخ ایران بوده است. اما این جشن‌های پرطمطراق و تأکید بر ایران باستان و نژاد آریایی رضایت فکری، فرهنگی و معنوی ایرانیان را به دنبال نداشت. به گفته ماروین زونیس «مردم ایران به این جشن دعوت نشده بودند» و با ظواهر آن بیگانه بودند به طوری که فعالیت‌های تدارکاتی این جشن‌ها به خارجیان سپرده شده بود. کلیه جبهه‌ها، لباس‌ها و یونیفورم‌های مورد استفاده، در خیاطخانه‌های فرانسه دوخته شده بودند. اغذیه و اشربه درخور مهمانان عالیقدر خارجی- البته به جز خاویار- در آشپزخانه‌های فرانسه تهیه شده و با هواپیما به ایران آورده می‌شد. چادرهای ابریشمی که برای اقامت مهمانان برپاشده بود، در فرانسه بافته و دوخته شده بودند. (پرتوی، ۱۳۷۹: ۱۳۷) برگزاری جشن‌های شاهنشاهی که با هدف ترویج سنت‌های باستانی و ایدئولوژی شاهنشاهی برپا می‌شد، افزون بر هزینه‌های سنگینی که بر ملت ایران تحمیل می‌کرد و نارضایتی عمومی را همراه داشت،

به دنبال آسیب‌پذیر ساختن سنت‌های دینی و ایجاد زمینه برای همسان‌سازی جامعه ایرانی با اروپاییان بوده است. (زهیری، ۱۳۷۹: ۱۲۸-۱۲۹)

در دهه پنجاه، علاوه بر جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، کنفرانس‌های بین‌المللی متعددی نیز برگزار می‌شود که در تمامی آن‌ها سعی می‌شد تا تاریخ ایران باستان احیاء و تبلیغ گردد. «کنگره بین‌المللی مطالعات میتراثیسم در تهران» در سال ۱۳۵۴ از جمله این برنامه‌ها بود که در آن آئین میترا که از آئین‌های اولیه آریایی و مقدم بر دین زرتشت بوده، تشریح و تبلیغ می‌گردید و چنین بیان می‌شد که این آئین، آئین بومی ایرانی و مقدم بر مسلمان شدن ایرانیان توسط اعراب فاتح است. چنین کنفرانس‌هایی به‌مثابه نشانه دیگری از کوشش‌های رژیم به‌منظور کاستن از نقش اسلام از جامعه ایرانی و کسب مشروعیت از گذشته ماقبل اسلام ایران قلمداد می‌شد. (پرتوی، ۱۳۷۹: ۱۳۷)

۳-۲-۲. دست‌اندازی به تقویم

از دیگر اقداماتی که در دوره پهلوی دوم برای زدودن فرهنگ و هویت اسلامی جامعه و با هدف ایرانی‌گری صورت گرفت، تغییر تقویم تاریخ ایران بود. شاه در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، کوروش را صاحب آیین شاهنشاهی و خود را به‌عنوان میراث‌دار او معرفی کرد. شاه که احساس می‌کرد در جایگزینی کوروش به‌جای پیامبر اسلام (ص) موفق بوده و فرهنگ ایران قبل از اسلام را جانشین فرهنگ اسلامی کرده است، به فکر تغییر تاریخ از هجرت پیامبر (ص) به جلوس کوروش به تخت پادشاهی افتاد. (امیرزاده و بهستانی، ۱۳۹۳: ۸۹)

تغییر تقویم هجری شمسی مبنای هجرت پیامبر (ص) از مکه به مدینه، به تقویم شاهنشاهی با مبدأ بنیاد شاهنشاهی ایران به‌دست کوروش، ایرانیان را به ناگاه از ۱۳۵۵ شمسی به ۲۵۳۵ شاهنشاهی گذر داد. (زهیری، ۱۳۷۹: ۱۲۹) هجرت حضرت محمد (ص) از مکه به مدینه یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ اسلام و مبدأ تاریخ مسلمانان است و تمامی ادیان اسلام سال‌ها را به شیوه‌ای یکسان محاسبه کرده بودند تا احساس قرار داشتن در یک چارچوب اسلامی را حفظ کنند ولی شاه در پنجاهمین سالگرد بنیانگذاری سلسله پهلوی فرمان بریدن ایران از دنیای اسلام را صادر کرده بود. به گفته‌ی هویدا با این اقدام این اندیشه تقویت می‌شد که ایران و سلطنت شاهنشاهی چنان درهم آمیخته‌اند که غیرقابل تفکیک‌اند و به کلام ماروین زونیس، مسلماً آنچه در این آمیختگی آشکارا حضور نداشت، اسلام بود. همین امر (تغییر تاریخ) واکنش شدید مذهبیون را برانگیخت و به گفته هویدا زنگ خطر را برای آنان به صدا درآورد. محمدرضا در مراسم رسمی پنجاهمین سالگرد

بنیانگذاری سلسله خود نیز به اسلام بی‌توجهی کرد و اسلام را رسماً از زندگی رسمی و عمومی مردم ایران کنار گذاشت. در این مراسم وی اظهار داشت: «من اعلام می‌کنم که ما، سلسله پهلوی، به چیزی جز ایران عشق نمی‌ورزیم و برای چیزی جز حرمت ایرانیان تعصب نداریم و وظیفه‌ای جز خدمت به کشور و ملت خود نمی‌شناسیم.» (پرتوی، ۱۳۷۹: ۱۲۶) اندیشه‌ای که شاه و رژیمش سعی در ترویج آن داشتند، آمیختن اصول ناسیونالیسم ایرانی و سلطنت است تا جایی که این دو بدون هم قابل تصور نباشد و در این بخش اسلام جایگاهی ندارد.

۲-۳. اسلام‌زدایی و ترویج غرب‌گرایی

اقدامات محمدرضا شاه جهت مبارزه با دین و حذف اسلام از منابع هویتی عبارت‌اند از:

۱-۲-۳. ترویج بی‌حجابی

بعد از سقوط رضاشاه، فرزندش محمدرضا که از بازخورد منفی سیاست‌های آمرانه پدر در سطح جامعه سنتی ایران آگاه شده و به دلیل شرایط خاص کشور در اشغال بیگانگان و ضعف قدرت در ایران علی‌شده، برای جلب نظر روحانیون و مردم، دستور الغای امریه کشف حجاب را صادر کرد. اما سیاست کشف حجاب به صورت نرم و از راه‌هایی دیگر پیگیری شد. گسترش سینماها و نمایش فیلم‌هایی که در آن زنان بدون داشتن حجاب ظاهر می‌شدند، به ترویج بی‌حجابی در بین مردم مبادرت می‌کرد و در واقع سینما و فیلم به‌عنوان ابزاری تبلیغی در دستان متولیان فرهنگی رژیم عمل می‌نمود. همچنین پس از تأسیس سازمان زنان، یکی از وظایف اصلی آن سازمان، آگاه‌سازی زنان جامعه از مضرات حجاب و تشویق آن‌ها به کشف حجاب بود. در مدارس دولتی نیز به بهانه پوشیدن لباس‌های هماهنگ برای دانش‌آموزان، دختران از داشتن حجاب منع می‌شدند. زمانی که در ادارات و وزارتخانه‌ها و دیگر اماکن مانند بیمارستان‌ها و شرکت‌های هواپیمایی مشغول کار بودند نیز از داشتن حجاب محروم بودند؛ اما اجرای این سیاست‌ها در این دوره، به صورت نرم و به‌دوراز هرگونه خشونت بود. (ملکزاده و بقالی، ۱۳۹۵: ۷۹-۸۰) به بیانی دیگر، مهم‌ترین تفاوت کشف حجاب در عصر پهلوی اول و دوم این بود که کشف حجاب در زمان رضاشاه به‌زور سرنیزه و در دوره محمدرضا به پشتیبانی تبلیغات گسترش یافت. پهلوی دوم با برنامه‌هایی حساب‌شده تلاش کرد تا زنان را به بی‌حجابی و برهنگی تشویق نماید و از طریق رسانه‌های گروهی، مراکز آموزشی، ادارات و سینماها در دین‌زدایی متمرکز شد. او با این کار دو هدف را دنبال

می‌کرد: اول رواج بی‌حجابی و بی‌عفتی؛ و دوم نشان دادن چهره‌ای طرفدار حقوق زنان از خود. وی می‌خواست با واردکردن زنان به صحنه‌های اجتماعی، خود را مدافع حقوق آنان جا بزند، حال آنکه زنان نیز همانند مردان از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند. (رمضانی، ۱۳۸۶)

در بخشی از سخنرانی محمدرضا شاه در سال ۱۳۴۱ آمده است: «همه اطلاع دارید که در زمان پدر من، زن‌های ایران از توی پرده به اصطلاح حجاب، ولی به عقیده من از پرده غفلت و نیستی، خارج شدند و در زندگی محدود اجتماعی، یعنی به خصوص در قسمت فرهنگ و بهداشت و بعضی مشاغل دیگر وارد شدند و از آن موقع تا به حال، دیدیم که چطور با عقیده و ایمان راسخ، وظایف خود را انجام دادند». (کوثری و تفرشی، ۱۳۹۶: ۱۵۸) این درحالی است که امام خمینی در توصیف وضعیت فرهنگی بانوان در دوران شاهنشاهی می‌فرماید:

«در رژیم سابق شأن و مرتبت عبارت از آرایش مهوع و لباس‌های کذا و کذا بود... آن روز بانوان اسلامی خجالت می‌کشیدند که با لباس اسلامی و لباسی که در آن مراعات شده باشد، [ظاهر بشوند] طبقات ضعیف هم اگر این کار را می‌کردند خجالت می‌کشیدند در بین قشرهای فاسد و مرفه بودند.» (صحیفه امام، جلد ۱۴: ۱۹۸)

۲-۳-۲. تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی

در سال ۱۳۴۱ بعد از وفات آیت‌الله بروجردی و درحالی که خلأ مرجعیت در ایران احساس می‌شد، لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در کابینه علم به تصویب رسید. به موجب این مصوبه به زنان حق رأی داده می‌شد. (امیرزاده و بهستانی، ۱۳۹۳: ۸۷) قید اسلام هم از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان برداشته شد و به جای قسم به قرآن مجید، قسم به کتاب آسمانی ذکر شده بود. علما این فرمان را حرکتی در مقابل اسلام اعلام و با آن به شدت مخالفت کردند. این فشارها به قدری شدید بود که سبب شد نخست‌وزیر این فرمان را پس بگیرد. (ملک‌زاده و بقالی، ۱۳۹۵: ۸۸-۸۷) روز ۱۰ آذر ۱۳۴۱ خبر لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در روزنامه‌های دولتی منعکس شد، اما فردای آن روز امام خمینی (ره) در جلسه‌ای که در منزل یکی از علمای قم برگزار شد، سخنانی فرمودند که برخلاف انتظار بود. در این جلسه درحالی که همه از عقب‌نشینی دولت خوشحال بودند، امام فرمودند: «تمام این‌ها خیمه‌شب‌بازی است، دروغ است. این‌ها برنامه‌های اساسی‌تری برای

این مملکت دارند و این شکلی که عملی شده فریب و نیرنگی برای شما علما است. باید در انتظار توطئه‌های دیگری باشید و من به شما اعلام خطر می‌کنم.» (احمدی کفرودی، ۱۳۹۱: ۱۲۰)

۳-۳-۲. نفوذ گسترده‌ی بهائیان

از مهم‌ترین مشخصات رژیم پهلوی، نفوذ بهائیان در بدنه و ساختار حکومت و اشغال حساس‌ترین پست‌ها از سوی آن‌ها است. این نفوذ فوق‌العاده در حالی بود که خطر بهائیت برای دین اسلام و مذهب تشیع و دشمنی که بهائیان با شیعیان داشتند بیش از هر فرقه‌ی دیگری بود. این خطرات به‌گونه‌ای بود که در برهه‌ای از زمان، بیشترین هم‌نیروهای مذهبی، از مبلغین و وعاظ گرفته تا مراجع عظام تقلید صرف رویارویی با این فرقه می‌شد و در این راه هزینه‌های فراوانی صرف می‌گردید. محمدرضا در میان اطرافیان خود، بهائیان را قابل‌اعتماد می‌دانست لذا در زمان وی نقش عناصر بهایی در حکومت از حالت غیرعلنی خارج گردید و بسیاری از مناصب و شغل‌های مهم و حساس در اختیار آن‌ها قرار گرفت. از جمله مهره‌های بهایی که پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد در بخش‌های مختلف به‌ویژه بخش فرهنگی کشور حضور پیدا کردند، می‌توان به افرادی همچون هژبر یزدانی (سرمایه‌دار)، حبیب ثابت پاسال (رئیس رادیوتلوویزیون)، فرخرو پارسا (وزیر آموزش و پرورش)، منوچهر شاهقلی (وزیر بهداشت)، تیمسار عبدالکریم ایادی (پزشک مخصوص شاه)، پرویز ثابتی (معاون ساواک)، احسان یارشاطر (رئیس بخش دایره المعارف ایرانیکا)، عباس امانت (استاد دانشکده معماری تهران و قائم‌مقام مدیرعامل سازمان برنامه‌و بودجه در زمان ریاست ابوالحسن ابتهاج) و علی‌مراد داوودی (استاد دانشگاه و مترجم برجسته بهائیت) اشاره کرد. اما برجسته‌ترین مهره‌ای که توانست در مصدر نخست‌وزیر، قرار گرفته و در دوران صدارتش، تعلق او به بهائیت شهرت وسیع یافت، امیرعباس هویدا بود. این انتصاب عمق بی‌اعتنایی شاه را نسبت به افکار عمومی و توسل و اعتماد او را نسبت به بهائیان نشان می‌داد. (سیاوشی، ۱۳۹۵: ۱۸۰-۱۸۱)

هویدا سعی داشت خود را مسلمان معرفی کند، اما در باطن توجهی ویژه به رشد بهائیت داشت و افراد بهایی را تحت حمایت خود می‌گرفت و آن‌ها را به‌طور مرتب ارتقا مقام می‌داد و برای بهائیان امتیازات خاص و استثنایی قائل می‌شد. مؤیر عزری سفیر اسرائیل در رژیم پهلوی در خاطرات خود می‌نویسد: «بسیار شنیده‌شده بود که هویدا و برخی از سران لشکری

و کشوری در دولت به کیش بهایی پیوسته‌اند. هویدا بارها این داستان را نادرست و ساختگی خوانده و برای اثبات گفته‌هایش به مکه رفت... ولی فراموش نکنیم که چند تن از بستگانش در عکا و حیفا زندگی می‌کردند و در بخش‌های پیشین گفتم، در دوره‌ای که وزیر دارائی بود، روزی از من خواست برای گشایش پاره‌ای دشواری‌های آنان (بهائیان) در اسرائیل یاری‌اش دهم. «پدر بزرگ و پدر امیرعباس هویدا بهایی بودند و پدر او با برخورداری از توجهات ویژه عباس افندی (عبدالبهاء) درس خواند و به پیشرفت‌های اداری در وزارت امور خارجه نائل آمد. حبیب‌الله عین‌الملک - پدر هویدا - به این سبب در شهرهای شام و بیروت ماندگار شد که دسترسی‌اش به مقامات بهائیت آسان‌تر باشد. فرح پهلوی در یک مصاحبه رادیویی که چند سال پیش با حسین مهری انجام داد و از رادیو ۲۴ ساعته لس‌آنجلس پخش شد، به پایبندی و دلبستگی هویدا به فرقه ضاله بهائیت اشاره کرد و گفت: «هویدا مرتباً به شاه‌القاء می‌کرد که اسلام دین اعراب است و شایسته نیست که ما از آن پیروی کنیم و از او می‌خواست تا بند مربوط به رسمی بودن دین اسلام را در قانون اساسی لغو نماید. هویدا به شاه می‌گفت که بهائیت یک دین ایرانی است و خاستگاه آن ایران است و از شاه می‌خواست تا این فرقه را تحت حمایت بگیرد و موجبات رشد آن را فراهم سازد.» (اللهیاری، ۱۳۸۶: ۸)

۲-۳-۴. جشن‌های هنر شیراز

جشن هنر شیراز، جشنواره‌ای از هنر و موسیقی بود که از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۶، در پایان هر تابستان، در شیراز برگزار می‌شد. این جشنواره زیر نظر فرح پهلوی و با مدیریت فرخ غفاری بود. سازمان جشن هنر شیراز در ۱۳۴۶، به ریاست فرح پهلوی، با سی‌وسه نفر عضو هیئت‌امنا و پنج عضو هیئت‌مدیره و کمیته‌های تئاتر، موسیقی، سینما و نمایشگاه‌ها، دفاتر پروژه‌های فنی، مالی، پذیرایی و روابط عمومی آغاز به کار کرد. این جشن هر سال در شهریورماه آغاز می‌شد. از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۶، در مجموع یازده دوره جشن هنر برگزار شد. هدف رژیم پهلوی از برگزاری جشن هنر شیراز، در ظاهر، بزرگداشت و معرفی هنرهای اصیل و معاصر ایرانی به مردم ایران و جهان بود؛ در صورتی که عملاً، محتوا و مضمون برنامه‌های آن زاینده‌ی اندیشه‌ای غرب محور، خاصه پسند شخص فرح پهلوی، بود. (کریمان، ۱۳۹۴) هزینه‌ی برگزاری این جشن در سال ۱۳۴۶ بالغ بر ۴۶ هزار دلار برآورد شده بود. ابتدال شدید حاکم بر این مراسم به حدی بود که بعضاً سروصدای مطبوعات و خبرنگاران خارجی را نیز بلند می‌کرد. (امیرزاده و بهستانی، ۱۳۹۳: ۸۹) اوج ابتدال جشن هنر شیراز در سال ۱۳۵۵ (دهمین دوره جشن) و سال ۱۳۵۶ (یازدهمین دوره جشن) صورت گرفت. در سال

۱۳۵۵ برنامه‌هایی از جمله فیلم «هزار و یک‌شب» در سینما آریانا که روابط جنسی بین زنان و مردان را به نحو کاملاً عریان نشان می‌داد، «کشتی جنون» در سرای مشیر که طی آن زنی کاملاً برهنه روی صحنه ظاهر و توجه تماشاگران را از سایر صحنه‌های نمایش سلب و به خود معطوف نموده بود و برنامه‌ی دیگری در باغ جهان‌نما که ظاهراً آن‌هم پیرامون مسائل جنسی دور می‌زد، در این سال نشان داده شد. در یازدهمین دوره جشن هنر شیراز در سال ۱۳۵۶، ابتدالش از همه‌ی دوره‌های پیش بیشتر بود. در جشن هنر این سال رژیم ماهیت ضد دینی خود را کاملاً آشکار کرد و در پی اعطای آزادی از نوع کارتری، اجازه‌ی اجرای نمایشی را دادند که سفیر وقت انگلیس (آنتونی پارسونز) در خاطراتش در کتاب «غرور و سقوط»، آن را به‌عنوان یکی از نخستین جرقه‌های انقلاب ایران توصیف کرد. این نمایش، «خوک، بچه، آتش» نام داشت. (زندگی، ۱۳۹۳)

گروه هنری اسکوات که از عده‌ای از هنرمندان طغیانگر مجارستانی تشکیل شده و به نیویورک مهاجرت کرده بودند اثر «خوک، بچه، آتش» را برای اجرا به جشن هنر شیراز آورده بودند. این نمایش که به‌اصطلاح یک موضوع انتقادآمیزی در مورد وضعیت کنونی بود، در آن از آدم‌کشی‌های گروه مافیا، تا قتل بچه و درد زایمان و تجاوز جنسی نشان داده شد. برخلاف همه‌ی برنامه‌های هنری که در جایگاه‌های مشخص و با حضور تماشاگران خاص به اجرا درمی‌آمد، این نمایش در پیاده‌روهای خیابان‌های فردوسی شیراز و در مقابل چشمان مردم کوچه و بازار به نمایش درآمد. این نمایش در دو صحنه اجرا شد، نیمی از آن در پیاده‌رو خیابان و نیمی دیگر در داخل مغازه شیشه‌ای. بازیگران این نمایش تعدادی مرد، چند کودک و یک زن جوان بودند. در یکی از صحنه‌ها چندین بار عمل جنسی مرد با زن به اجرا درآمده و از تلویزیون مداربسته نیز برای تماشاگران پیاده‌رو به نمایش درآمد. درحالی‌که اجرای صحنه‌های مزبور در مقابل چشمان حیرت‌زده مردم این انتظار را به وجود می‌آورد که مسئولان از ادامه نمایش جلوگیری به عمل آورند اما تنها به حذف یک صحنه کوتاه اکتفا شده و نمایش کماکان به اجرا درآمد. پس از انتشار مطالب روزنامه‌ها و نیز آگاهی علما و روحانیون از اجرای نمایشنامه «خوک، بچه، آتش» علما و روحانیون شیراز نیز به واکنش برخاستند. ابتدا آیت‌الله محلاتی در روز چهارشنبه بعد از اقامه نماز جماعت در مسجد مولا در خلال دعا می‌گوید: «خدا لعنت کند مسببین جشن هنر را، خداوند لعنت نماید برگزارکنندگان جشن هنر را خدا لعنت کند شرکت‌کنندگان در جشن هنر را و [مردم] همه

با صدای بلند آمین می‌گویند». از آنجایی که ایشان پیشنهاد کرده بودند که ائمه جماعات مساجد پس از اقامه نماز جماعت نسبت به جریان جشن هنر اعتراض نمایند برخی از روحانیون از جمله سیدعلی‌اصغر دستغیب در مسجد الرضا و حجت‌الاسلام احمد پیشوا در مسجد نو در اعتراض به جشن هنر مطالبی ایراد کردند. اما واکنش آیت‌الله دستغیب شدیدتر از سایرین بود و طی سخنرانی‌های متعدد در مسجد جامع نسبت به جشن هنر انتقاد کرد. وی در یکی از سخنرانی‌ها چنین گفت: «... یک چیزی شنیدم جشن خوک عجیب اسمی هم دارد. آن‌ها که به اینجا می‌روند نر و ماده با هم از خوک هم پست‌ترند، ای لعنت بر آن‌ها مؤسس آن‌هم خوک است. لعنت بر آن‌ها باد، تا کی این مملکت و این جوان‌ها را می‌خواهید گمراه کنید و به دست استعمار بدهید و منحرف کنید. این اولیاء چه کار می‌خواهند بکنند، این رقاصه‌ها. شیراز اهل علم بوده حال کرده‌اندش رقاصخانه نمی‌گذارند دهن ما بسته باشد.» (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۹) با انتشار خبر برگزاری نمایش مذکور و رسیدن آن به نجف اشرف، امام خمینی (ره) به شدت برآشفتمند و موضع‌گیری بسیار تند و شدیداللحنی را نسبت به رژیم پهلوی اتخاذ کردند. ایشان طی سخنرانی در مسجد شیخ انصاری نجف در ۱۳۵۶/۷/۶ ضمن بر شمردن فجایع آن، سکوت همه اقشار مردم را موردانتقاد قرار دادند و فرمودند:

«شما نمی‌دانید که اخیراً چه فحشایی در ایران شروع شده است... در شیراز عمل شده و در تهران می‌گویند بناست عمل شود و کسی حرف نمی‌زند، آقایان ایران حرف نمی‌زنند، من نمی‌دانم چرا حرف نمی‌زنند، این همه فحشا دارد می‌شود... در بین تمام مردم نشان دادند اعمال جنسی را و آقایان نفسشان در نیامد... خود آن‌ها این کار را می‌کنند بعد روزنامه‌نویس را وادار می‌کنند که انتقاد کند که کار قبیحی بود... که مردم یک خورده آرام بشوند... اگر ملت همه با هم، مطالبی را اعتراض کنند و احکام اسلام را بگویند امکان ندارد که همچون قضایایی واقع بشود...» (صحیفه امام، جلد ۳: ۲۳۰)

واکنش‌های مزبور از سوی علما و روحانیون موجب شد که حتی ساواک نیز درخواست کرد به منظور جلوگیری از وقوع چنین اتفاقاتی مسئولین جشن، چگونگی برگزاری این جشن در سال‌های آینده و همچنین انتخاب نمایش‌نامه‌ها و در نظر گرفتن روزهای جشن با ایام سوگواری و ماه محرم تدابیری اتخاذ نمایند. (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۹) آنتونی پارسونز (سفیر انگلیس) شرح ماجرای نمایش فوق را این‌گونه بیان می‌دارد: «...فستیوال

بین‌المللی هنری شیراز (جشن هنر شیراز) که سالانه برگزار می‌شد از آغاز به علت نوآوری‌های و نمایشاتی که با روحیات جامعه سنتی و اسلامی ایران تطبیق نمی‌کرد موجب تضادها و مباحثاتی شده بود. از جمله نمایشات مسخره‌ای که من از این جشن به یاد دارم صحنه‌ای از نمایش رقاصان برزیلی بود که در حین رقص سر مرغ‌های زنده را با دندان جدا می‌کردند، یا نمایشی از هیجان و از خودبی خود شدن مردم در حال عزاداری که بی‌شبهت به مراسم تعزیه نبود و نشان دادن آن در یک کشور مسلمان به هیچ‌وجه تناسبی نداشت. جشن هنر شیراز در سال ۱۹۷۷ از نظر کثرت صحنه‌های اهانت‌آمیز به ارزش‌های اخلاقی ایرانیان از جشن‌های پیشین فراتر رفته بود. به‌طور مثال یک شاهد عینی صحنه‌هایی از نمایشی را که موضوع آن آثار شوم اشغال بیگانه بود برای من تعریف کرد. گروه تئاتری که این نمایش را ترتیب داده بودند یک باب مغازه را در یکی از خیابان‌های پررفت‌وآمد شیراز اجاره کرده و ظاهراً می‌خواستند برنامه خود را به‌طور کاملاً طبیعی در کنار خیابان اجرا کنند. صحنه نمایش نیمی در داخل مغازه و نیمی در پیاده‌روی مقابل آن بود. یکی از صحنه‌ها که در پیاده‌روی اجرا می‌شد تجاوز به عنف بود که به‌طور کامل (نه به‌طور نمایشی و وانمودسازی) به‌وسیله یک مرد (کاملاً عریان یا بدون شلوار- درست به خاطر ندارم) با یک زن که پیراهنش به‌وسیله مرد متجاوز چاک داده می‌شد در مقابل چشم همه صورت می‌گرفت. صحنه مسخره دیگر پایان نمایش هم این بود که یکی از هنرپیشگان اصلی نمایش بازم در پیاده‌روی شلوار خود را کنده هفت‌تیری در پشت خود می‌گذاشت و به‌این‌ترتیب تظاهر به انتحار می‌کرد. واکنش مردم عادی شیراز که ضمن گردش در خیابان یا خرید از مغازه‌ها با چنین صحنه مسخره و تنفرانگیزی روبه‌رو می‌شدند معلوم است. ولی موضوع به شیراز محدود نشد و طوفان اعتراضی که علیه این نمایش برخاست به مطبوعات و تلویزیون هم رسید. من به خاطر دارم که این موضوع را با شاه در میان گذاشتم و به او گفتم اگر چنین نمایشی به‌طور مثال در شهر وینچستر انگلیس اجرا می‌شد کارگردان و هنرپیشگان آن جان سالم به در نمی‌بردند. شاه مدتی خندید و چیزی نگفت.» (پارسونز، ۱۳۶۳: ۹۱)

۳. ابزارهای هویت‌ساز در عصر پهلوی دوم

پهلوی دوم برای اجرای پروژه هویت‌سازی خود از ابزارهای معینی استفاده می‌کرد که برخی از آن‌ها به این قرارند:

۳-۱. رسانه‌ها

رسانه‌ها نقش زیادی در تحولات سیاسی و اجتماعی دارند. رسانه‌ها می‌توانند بر افکار و اعمال مردم تأثیر بگذارند و به هر شکلی که می‌خواهند آن‌ها را جهت‌دهی کنند. حکومت‌های استبدادی با درک اهمیت افکار عمومی در ارتباط با پایه‌های قدرت و موقعیت خویش سعی می‌کنند از راه‌های مختلف به دستکاری و کنترل آن در جهت منافع و اهداف خود بپردازند. در زمان پهلوی دوم نیز رسانه‌ها در خدمت سیاست‌های حکومت پهلوی بودند. در این دوره رسانه‌های گروهی تحت تأثیر سانسور بودند. (خاکرند و صبوری‌مند، ۱۳۹۳: ۲۹-۳۰)

۳-۱-۱. رادیو و تلویزیون

بستر اسلامی جامعه ایران و مذهب شیعه، ماهیتاً با سیاست‌های فرهنگی رژیم شاه در حوزه فرهنگ و به‌خصوص محتویات برنامه‌های تلویزیونی و رادیو در تعارض قرار داشت. مخاطبان رادیو قادرند بدون اینکه گوش‌دادن، مانع فعالیتشان شود از آن بهره‌مند شوند. بیان رادیویی، هیچ‌گونه محدودیتی از بُعد مکان و زمان ندارد و به همین دلیل، همگان به‌گونه‌ای مساوی از آن بهره می‌برند. این موضوع به این معناست که دامنه تأثیرگذاری رادیو بسیار گسترده است. (حسینی هرنی، ۱۳۹۷) حکومت می‌توانست از این رسانه، نه تنها در جهت ایجاد ارتباط بیشتر و عمیق‌تر با مردم استفاده کند بلکه با به‌کارگیری این وسیله، افکار و اندیشه‌های خاص حکومتی را به مردم القا و افکار آنان را کنترل کند. به‌طور کلی شبکه رادیویی در ایران به‌عنوان وسیله‌ای برای سرگرم کردن مردم و القای افکار و اندیشه‌های خاص حکومتی به دورترین نقاط کشور راه یافت و جالب آنکه به دلیل بی‌سوادی عموم مردم حوزه تأثیرگذاری آن به مراتب فراتر از مطبوعات بود. رادیو ملی به‌شدت تحت کنترل دولت بود و تنها افکار و عقاید دولت را تحت شعاع قرار می‌داد و سعی در حفظ و تثبیت حاکمیت رژیم پهلوی داشت. (شهرام‌نیا و صیفوری، ۱۳۹۵: ۱۳۹)

رضاخان، رادیو را وسیله‌ای برای تبلیغ و ترویج سیاست‌های شبه‌مدرن خود می‌دانست و از آنجاکه نگاه او به مذهب منفی بود و آن را در مقابل تجدد می‌پنداشت، برنامه‌های مذهبی در میان برنامه‌های رادیویی جایی نداشتند. نگاهی به فهرست برنامه‌های رادیو در سال ۱۳۱۹ نشان می‌دهد که موسیقی‌های ایرانی و غربی در میان برنامه‌ها، رتبه اول را داشته و نشانی از برنامه‌های مذهبی دیده نمی‌شود. (مختاری اصفهانی، ۱۳۸۱: ۶۸) رادیو در دوره‌ی پهلوی دوم با سیاست‌های ضد دینی و ترویج فرهنگ غربی سعی در متلاشی کردن فرهنگ

و سنت‌های ایران داشت. این رسانه در سانسور و غیرواقعی نشان دادن برخی رویدادها و تحولات سیاسی نقش بسزایی داشت. (خاکرند و صبوری‌مند، ۱۳۹۳: ۲۴) در دهه ۵۰ که اوج نفوذ مظاهر تفکر غربی بر ایران بود، دستگاه‌های تبلیغاتی از جمله رادیو سعی داشتند تا مادی‌گرایی، فردگرایی و بی‌بندوباری را که از نتایج غربی شدن است، هرچه بیشتر رواج دهند. دستگاه‌های رژیم از طریق رادیو درصدد تحقق غربی کردن مردم برآمد. از جمله‌ی این اقدامات، تأسیس رادیو دریا در سال ۱۳۵۱ بود. اغلب برنامه‌های رادیو دریا شامل پخش موسیقی، به‌ویژه موسیقی رقص و آهنگ‌های غربی بود که در فواصل آن اخبار محلی مربوط به آب‌وهوا و مهم‌ترین تیتراهای اخبار ایران و جهان پخش می‌شد. (خاکرند و صبوری‌مند، ۱۳۹۳: ۳۳)

مضامین اکثر تبلیغات تلویزیونی، چه به زبان فارسی و چه انگلیسی، اختصاص به کالاهای تجملی، غیرضروری و لوکس و غربی داشت. این تبلیغات نه‌تنها چرخه‌ی تولید داخلی را در برابر کالای خارجی تضعیف می‌کرد بلکه روحیه و طرز استفاده از آن نیز سنج‌های از تمدن، فرهنگ و پیشرفت تلقی می‌شد. (منیری، ۱۳۹۷) پیوسته آخرین مدل‌های ماه و سال لباس و آرایش زنانه غربی در رسانه‌های کشور معرفی می‌شد. فرح در خاطراتش، دولتی بودن این سیاست را به‌صراحت عنوان می‌کند، از جمله این‌که به رضا (قطبی مدیر رادیو و تلویزیون ملی) گفتم که چرا خوانندگان و هنرپیشه‌های ایرانی در تلویزیون پوشیده هستند، پاسخ داد که آنان خود راضی به عریانی نیستند؛ «از رضاجان خواستم به تهیه‌کنندگان این برنامه‌ها دستور بدهد تا از خوانندگان و هنرمندان عریان‌تر استفاده کنند». نیز به نشریات دستور دادم رعایت خرافات و نادانی عمومی در نام فناتیک عفت و حیا را کنار بگذارند. و به قطبی گفتم که زمان و شمار برنامه‌های تلویزیون را افزایش دهد تا از تعصبات مردم کاسته شود. (بیگدلو، ۱۳۹۱: ۲۰-۱۹) تصویر بی‌حجاب، به‌خصوص از بدن زنانه، با حمایت سیاسی دستگاه پهلوی دوم و نقش‌آفرینی اعضای دربار و خاندان سلطنتی تقریباً اغلب هنرهای سنتی ایرانی را به حاشیه رانده بود و هنر را به این تصویر بی‌حجاب از زنان منحصر کرده بود. (قائمی نیک و طیبه نجفی، ۱۳۹۷: ۳۵۲)

وجود برخی اسناد به انتقاد مرحوم حجت‌الاسلام احمد کافی و آیت‌الله مکارم شیرازی و سایر روحانیون به ویژه برنامه‌های ماه رمضان پخش‌شده در رادیو و تلویزیون اشاره می‌کند. جالب آنکه کارشناس ساواک انتقادهای مطرح‌شده را بجا می‌داند و نقش مخرب شخصی به

نام دانشی را که به‌عنوان تهیه‌کننده برنامه‌های مذهبی در آن زمان فعالیت داشته در ایجاد نارضایتی از طریق تولید برنامه‌های مبتذل در ماه مبارک رمضان افشا می‌کند. علاوه بر گسترش فحشا و سبک زندگی غربی و بزرگنمایی عظمت شاهنشاهی در تلویزیون، به نظر می‌رسد کارکرد دیگر تلویزیون، منحرف کردن افکار عمومی از مسائل و معضلات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بوده باشد. طرح مسائل حاشیه‌ای و گزینش اخبار سیاسی که در ضدیت با اسوه‌های روحانی و مذهبی است و می‌تواند بلندگویی بی‌واسطه و مستقیم در جهت تخریب دشمنان فرضی رژیم به کار گرفته شود. (منیری، ۱۳۹۷) علاوه بر این، فرقه بهائیت تشکیلات منسجم و قدرتمندی در رادیو و تلویزیون داشت که نخستین روز فعالیت فرستنده کانال ۳- که با سرمایه بهائیان و حبیب ثابت ایجاد شده بود- تا پایان حیات رژیم پهلوی فعال و مقتدر بود. اکثریت قریب به اتفاق کارکنان تلویزیون کانال ۳ از مدیرکل تا نگهبان در ورودی، باغبان و کارگران مسئول نظافت دستشویی‌ها بهایی بودند. زمانی که حبیب ثابت، این فرستنده و فرستنده تلویزیون آبادان را به دولت فروخت، کلیه بهائیان شاغل در این دو فرستنده به استخدام تلویزیون ملی ایران درآمدند. و چون از تجربه و سابقه کار برخوردار بودند و کلیه مشاغل کلیدی را در اختیار داشتند، دورهم جمع شدند و تشکیلات ویژه‌ای را ایجاد کردند. از اعضای شاخص تشکیلات بهائیان در رادیو و تلویزیون ایران که ظاهراً به‌عنوان یک انجمن صنفی و با نام «اتحادیه کارکنان فنی تلویزیون ایران» فعالیت می‌کرد، باید از مهندس مکانیک، فرشید رمزی، کامبیز آزدگان، ژیللا سازگار، دکتر کامبیز محمودی و عده‌ای دیگر از مدیران ارشد و میانی تلویزیون ملی نام برد. (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۴۰۰)

طبق نظر حضرت امام (ره)، هدف رژیم از ترویج فساد و فحشا از طریق رادیو و تلویزیون جلوگیری از رشد و پیشرفت جوانان، بی‌تفاوتی جوانان نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه و سرگرم شدن آن‌ها با مسائل گوناگون است: «یک جوانی که عادت کرد که هر روز برود یا هر شب برود در سینما و آن‌طور مسائل را ببیند، این دیگر فکرش نمی‌رود دنبال اینکه نفت ما را که می‌خورند، کجا می‌رود این نفت، این ثروت ما کجا می‌رود. اصلاً تو فکرش نمی‌آید این.» (صحیفه امام، جلد ۹: ۴۵۱) امام خمینی (ره) در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ زمانی که به ایران بازگشت در سخنرانی تاریخی خود در بهشت‌زهرا خطاب به جمعیت فرمودند:

«این آدم [محمد رضا شاه] به واسطه نوکری که داشته، مراکز فحشا درست کرده. تلویزیونش مرکز فحشاست، رادیوش - بسیاری اش - فحشاست. مراکزی که اجازه دادند برای اینکه باز باشد، مراکز فحشاست. اینها دست به دست هم دادند... سینمای ما مرکز فحشاست. ما با سینما مخالف نیستیم، ما با مرکز فحشا مخالفیم. ما با رادیو مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم. ما با تلویزیون مخالف نیستیم، ما با آن چیزی که در خدمت اجانب برای عقب نگه داشتن جوانان ما و از دست دادن نیروی انسانی ماست، با آن مخالف هستیم.» (صحیفه امام، جلد ۶: ۱۵)

۲-۱-۳. سینما

دهه ۳۰، دهه اوج ظهور ستارگان زن سینمای ایران بود که در اغلب فیلمها مرکز وقایع بودند. سال ۱۳۳۲ را می توان سرآغاز حاکمیت رقص و آواز در سینمای ایران دانست. این قالب رقص که وجوه جنسی زنان را به تصویر می کشید، از دهه ۳۰ تا زمان انقلاب بر سینمای ایران خیمه زد. سیاست گذاران وقت ترجیح می دادند سینما برای مخاطبان انبوه جامعه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در حد وسیله ای بی دردسر و سرگرم کننده باشد که ذهن آنها را از سیاست گمراه کند. طی سالهای بعد، نمایش فیلمهای پورنوی ساخت اروپا و آمریکا در سینماهای تهران و شهرستانها به تدریج به شکل یک مسئله عمومی درآمد. در اوسط دهه ۴۰، فیلمهای مبتذل آمریکایی و اروپایی پرده سینماهای بالا و مرکز شهر را اشغال کردند. واردکنندگان فیلمهای خارجی برای جذب تماشاگر، مستهجن ترین فیلمها به ویژه فیلمهای فرانسوی و ایتالیایی را برمی گزیدند، به زبان فارسی دوبله می کردند و در سینماهای تهران و شهرستانها به نمایش می گذاشتند. حتی بعضی مقامات دولتی اصرار داشتند فیلمهای مستهجن در شهرهای مذهبی نظیر مشهد و قم نیز به نمایش گذارده شوند. سوء مدیریت حکومت در حوزه فرهنگی که حساسیت دینی جامعه سنتی را بیشتر برمی انگیخت، به گونه ای بوده است که برای جلب تماشاگر به خصوص از نسل جوان، به منظور کسب سود بیشتر، بر روی تابلوهای سینما نیز مبتذل ترین تصاویر از یک فیلم به نمایش عمومی گذارده می شدند. در صفحات اصلی روزنامه های رسمی و مجلات نیز برای تبلیغ فیلم و کسب مخاطب به منظور فروش بیشتر، از این وسیله استفاده می شد. جنبه های مشخصی مانند می گساری، رقص و آواز و سکس همگی از نمونه های برجسته آثار آن سالها محسوب

می‌شوند. سکس و خشونت جزئی از روایت فیلم‌های دهه ۴۰ و ۵۰ بودند. در این عصر، زنان برهنه و نیمه‌برهنه سینمای تجاری ایران را به تصرف خود درآوردند که به شکل ابژه جنسی به تصویر کشیده می‌شدند. (رهبری و محمدزاده، ۱۳۹۰: ۹۳) نقش اول زن معمولاً به کسی سپرده می‌شد که می‌رقصید و آواز می‌خواند و تن‌نمایی می‌کرد. زنان فیلم‌ها پرسوناژهایی آسیب‌دیده، روسپی، کاباره‌گرد، خیابانی، جیب‌بر، قاچاقچی و روستایی فریب‌خورده بودند. در سال‌های بین ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ مکرراً زنان در نقش بدکاران ظاهر شدند، آن‌هم زنانی متعلق به قشر پایین جامعه. تجاوز به زن، عنصر غالب فیلم‌های ایرانی این دوره است که زن پس از فریب خوردن یا بر اثر تعصب خانوادگی به قتل می‌رسید یا به ازدواج طرف مقابل درمی‌آمد و یا آواره شهرها می‌شد. (عبدالخانی و نصرآبادی، ۱۳۹۰: ۹۴-۹۳)

به‌عنوان نمونه فیلم «محلل» فیلم مبتدل و سخیفی بود که گذشته از سخافت به احکام شرع هم توهین روا می‌داشت. شهید آیت‌الله مطهری در مقاله‌ای روشنگرانه، به شدت به نمایش این فیلم اعتراض کرد و عملاً رژیم را با این اقدام در موضع ضعف قرار داد. (انصاری، ۱۳۹۱) بسیاری از روحانیون سینما را نماد و مروج ابتدال می‌دانستند و با تأسیس آن‌ها در شهرهایشان مخالفت می‌کردند. آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۳۷ با تأسیس سینما در رفسنجان، خوانساری و گلپایگانی در قم، شریعتمداری و مرعشی نجفی در شهرری، اردشیر لاریجانی، فیض مشکینی، منتظری، موحدی گیلانی، پیشوایی و محقق آبادی در شهرهای مختلف مخالفت کردند. محمدتقی فلسفی در ۲۴ اسفند سال ۱۳۳۸ می‌گوید: «اشخاصی که در این مملکت ساختمان سینما بنا می‌کنند، یک ستون از پیکر اسلام را خراب می‌سازند». امام خمینی (ره) در سخنرانی‌ها و مواضع مختلفی با سینمای این دوران مخالفت می‌کند (رهبری و محمدزاده، ۱۳۹۰: ۱۰۱-۱۰۰) و در یکی از بیانات ایشان آمده است:

«اگر یک سینمای اخلاقی باشد و علمی باشد، چه کسی جلویش را می‌گیرد؟ اما وقتی که ما می‌بینیم که مملکت ما از سینمایش گرفته تا مدرسه‌اش استعماری است، یعنی از خارج آوردند این‌ها را برای ما، تحفه‌هایی است که از آنجا آوردند برای فاسد کردن نسل جوان ما، همه چیزش را،... اینکه ما با سینما مخالفیم، با این نحو سینمایی که این‌ها دارند مخالفیم؛ نه با سینما اصلش...» (صحیفه امام، جلد ۴: ۳۴)

درنهایت امام خمینی (ره) این چنین موضع‌گیری می‌نمایند: «حکومت اسلامی... این فرم سینماها را تغییر می‌دهد، یعنی این سینماهایی که الان جوان‌های ما را دارند به فساد

می‌کشند و به فحشا می‌کشند... این فرم نباید باشد. می‌خواهد سینما باشد، سینمای آموزنده باشد، سینمای اخلاقی باشد.» (صحیفه امام، جلد ۴: ۴۲۷)

علی‌اصغر کشانی از منظری انتقادی و در ارتباط با مذهب، آثار این دوره را به ۴ دسته تقسیم می‌کند: ۱. آثاری که به‌صراحت دین و دستورهای دینی را استهزاء می‌کردند. مثل: «محلل» (نصرت‌الله کریمی/۱۳۵۰)، «زن یک‌شبه» (محمود کوشان/۱۳۵۰)، «شکار شوهر» (نصرت‌الله وحدت/۱۳۴۷) و «شب‌نشینی در جهنم» (۱۳۳۶)؛ ۲. آثاری که داستان‌های ریشه‌دار مذهبی را به شیوه‌ای ضد ارزشی ساخته‌اند. مثل: «آدم و حوا» (امیر شروان/۱۳۴۹)، «یوسف و زلیخا» (سیامک یاسمی/۱۳۳۵) و «توفان نوح» (سیامک یاسمی/۱۳۴۶)؛ ۳. آثاری که دین را دست‌مایه یا وسیله‌امیال هوس‌بازانه قرار داده‌اند. مثل: «قیامت عشق» (هوشنگ حسامی/۱۳۵۲) و «شوهر آهو خانم» (داود ملاپور/۱۳۴۷)؛ ۴. آثاری که به‌ظاهر از مایه‌های دینی بهره برده‌اند. مثل: «مبارزه با شیطان» (ژوزف واعظیان/۱۳۵۰) و «خر دجال» (کمال دانش/۱۳۵۱). (رهبری و محمدزاده، ۱۳۹۰: ۹۵)

۳-۱-۴. مطبوعات

تصویر بی‌حجاب از زنان، به‌خصوص تحت تأثیر سیاست‌های انقلاب شاه و مردم، در مجلاتی مانند زن روز، تبلیغ و با برپایی مسابقاتی نظیر «دختر شایسته ایران» به‌منزله‌الگوی زنان ایرانی معرفی می‌شدند. (قائم‌نیک و نجفی، ۱۳۹۷: ۳۵۲) «زن روز» به‌عنوان یکی از پرتیراژترین مجله‌های تاریخ ایران، با موضوع‌های مدل‌های لباس زنانه، اخبار زنان، پزشکی، عکس، سرگرمی، کودکان، هنرپیشه‌ها و تاریخچه لباس منتشر می‌شد. این مجله گرایش نزدیک و آشکاری به گفتمان رسمی آن دوره در نظم گفتمانی هویت مطلوب زنانه داشته است. زن روز پس از اصلاحات مشهور به انقلاب شاه و ملت (انقلاب سفید) تأسیس شد. اصل پنجم انقلاب سفید بر اصلاح قانون انتخابات ایران به‌منظور دادن حق رأی به زنان و حقوق برابر سیاسی با مردان تکیه داشت و محمدرضا پهلوی در کتاب انقلاب سفید خود نیز پس از بیان جزئیات اصل پنجم، بر هرچه بیشتر شدن حضور و فعالیت اجتماعی زنان به‌عنوان ثمره این اصل از انقلاب سفید تأکید داشت. مجله زن روز نیز در همان سال‌های پس از اصلاح قانون انتخابات و دقیقاً براساس این ایده محمدرضا پهلوی مبنی بر حضور بیشتر زنان در فعالیت‌های اجتماعی و تغییر الگوی زنان از زن سنتی به زن مدرن فعال جامعه، بنیان‌گذاری شد. به تعبیر مسعود بهنود، روزنامه‌نگار برجسته ایرانی، «زن روز که از

سال ۱۳۴۳ خورشیدی آغاز به انتشار کرد، عملاً پرچم‌دار مدرنیسم و فمینیسم در ایران بعد از اصلاحات مشهور به انقلاب شاه و ملت بود.» (کوثری و تفرشی، ۱۳۹۶: ۱۵۴)

زن روز به عنوان مجله‌ای وابسته به حکومت در تبلیغ و توجیه سیاست‌ها و اقدامات دولت و خانواده سلطنتی بسیار فعال بود و معمولاً بسیاری از سرمقاله‌ها یا صفحات اول آن به انعکاس سخنرانی‌ها، اقدامات، مسافرت‌ها یا چاپ تصاویر ایشان اختصاص می‌یافت. از آنجایی که اقدامات و سیاست‌های دولت پهلوی در راستای غرب‌گرایی و نوسازی جامعه بر طبق الگوهای غربی بود، توجیه این اقدامات و سیاست‌ها از محورهای اساسی مجله به شمار می‌رفت. درحالی که از دید اکثریت مردم ایران اقدام رضاشاه در کشف حجاب اجباری، یک جنایت در حق زنان تلقی می‌شد، این مجله، ۱۷ ددی ۱۳۱۴ را یک روز تاریخی درخشان در زندگی زن ایرانی معرفی می‌کرد. (بیگدلو، ۱۳۹۱: ۲۹-۲۸)

۲-۳. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

نظام پهلوی قصد داشت با دگرگون کردن نظام آموزش و پرورش نهادهای فرهنگی گسترده در کشور به وجود آورد و در همین راستا نهادهایی نیز در کشور تشکیل و در زمینه کودکان، کانون پرورش فکری ایجاد گردید. هدف از تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ظاهراً بالا بردن سطح فرهنگ کودکان و یاد دادن روش درست زندگی به ایشان و پر کردن اوقات فراغت نوجوانان و جلوگیری از گرایش آن‌ها به آلودگی‌های سیاسی، اجتماعی و اخلاقی و تقویت روح همکاری و تعاون بین آن‌ها ذکر شده است. اما آنچه در عمل مشاهده می‌شد با منظور فوق بسیار فاصله داشت. در کانون تعداد زیادی هنرمند، نویسنده، فیلم‌ساز، متخصص روانشناسی اطفال با حقوق‌های گزاف به‌منظور انتخاب، خرید و تهیه انواع کتاب، فیلم و وسایل سرگرمی کودکان و نوجوانان مشغول بودند، ولی اغلب آن‌ها از گروه روشنفکران غرب‌گرا یا روشنفکران چپ‌گرا و خانواده‌های مرفه بودند و به همین دلیل نیز، هیچ شناختی از روحیات و نیازهای معنوی مردم عادی کشور نداشتند و کارنامه‌ی مثبت و درخشانی از خود بر جای نگذاشتند. (مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۳: ۲۳-۲۲)

این کانون هم در شیوه‌های آموزشی و تربیتی و هم در محتوای خود، مروج فرهنگ و سبک زندگی و ارزش‌های مدنظر حکومت پهلوی بود. تمام برنامه‌های فرهنگی و هنری کانون که با ریاست عالی‌ه فرح و مدیریت لیلی امیر ارجمند اداره می‌شد، بر پایه‌ی الگوهای آموزش و پرورش غربی بود که گاهی به آن رنگ و بوی ایرانی نیز داده می‌شد. با وجود انتشار آثار نویسندگان ایرانی، ترجمه‌ی داستان‌های خارجی هم در دستور کار کانون قرار داشت. از

سوی دیگر سبک برگزاری دوره‌های آموزشی برای کودکان و فعالیت‌های فرهنگی نیز بر مبنای شیوه‌های آموزشی آمریکایی بود. با اینکه عموم کودکان و نوجوانان در آن دوره در خانواده‌های سنتی و مذهبی پرورش یافته و در سطوح مختلف به اصول مذهبی پایبند بودند، اما هیچ ردپایی از آموزه‌های دینی در فعالیت‌ها و محصولات کانون دیده نمی‌شد. تولید ادبیات دینی در کتاب‌های کانون تعطیل بود و در تولیدات دیگر هم اثری از این‌گونه محصولات نبود. به‌عنوان نمونه لیلی امیرارجمند به پیشنهاد انتشار کتاب زندگی پیامبر (ص) برای کودکان در آن کانون، چنین پاسخ می‌دهد: «...در مورد کتاب زندگی حضرت محمد (ص) برای کودکان و نوجوانان نوشته آقای محسن جاویدان که برای اظهارنظر به این کانون ارسال فرموده بودید به اطلاع می‌رسد این کتاب متأسفانه در روال راه و رسم همیشگی کانون نیست و خصوصیتی که برای کودکان و نوجوانان در آن چشمگیر باشد، مشاهده نمی‌شود.» (حسینی، ۱۳۹۹)

مسئول کانون، خانم لیلی امیرارجمند نیز هیچ اعتقادی به قیدوبندهای مذهبی و قانونی و عرف اجتماعی در مورد روابط زن و مرد نداشت. همچنین اخذ رشوه و برداشت غیرقانونی گسترده‌ای در سازمان وجود داشت که نشان‌دهنده سوء مدیریت خانم امیرارجمند است. به‌عنوان نمونه، روح‌الله دارابی، رئیس حسابرسی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به دلیل ارائه گزارشی در مورد اخذ رشوه و سندسازی و برداشت غیرقانونی از بیت‌المال توسط حسین سماکار (رئیس امور مالی) به مقامات مسئول کانون، مورد سرزنش قرار گرفت و لیلی ارجمند نسبت به وی بدبین شده و به کارگزینی دستور اخراج و برکناری وی را می‌دهد. (مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۳: ۲۲-۲۳)

۳-۳. کاخ جوانان

در سال ۱۳۴۱ علی امینی با الگوگیری از انجمن و سازمان جوانان وابسته به YMCA متعلق به جوانان آمریکا که بیشترین نقش را در جذب نسل جوان به عهده داشت، سازمانی را به‌عنوان «سازمان رهبری جوانان» تأسیس کرد که در واقع نخستین شکل جوانان به شمار می‌رفت. (فدایی، ۱۳۹۱: ۳۶)

دست‌اندرکاران کاخ با جذب جوانان جامعه و مشغول کردن آنان با برنامه‌هایی همچون گردش‌های جمعی و مختلط، تماشای فیلم‌ها و نمایش‌نامه‌های خارجی، تماشای رقص‌ها و آوازهای رقصه‌ها و آوازه‌خوان‌های ایرانی و خارجی که همگی زمینه را برای ارتباط نزدیک

دخترها و پسرها فراهم می‌کرد، فرصت هرگونه تفکر و تأمل در امور اجتماعی- سیاسی را از قشر جوان ربوده بودند. اسناد برجای‌مانده از آن دوران نشان می‌دهد که کاخ‌های جوانان با برنامه‌های مختلف، جوانان را در گام نهادن به مسیرهای غیراخلاقی تشویق می‌کرد و علاوه بر آن اجرای برنامه‌های رقص محلی و برنامه‌های موسیقی از جمله موسیقی جاز و دعوت از هنرپیشه‌ها و رقاصه‌های محلی و باله و خواننده‌های ایرانی و خارجی و اجرای برنامه از سوی آن‌ها، پخش فیلم‌هایی با موضوع عشق و با مفاهیم بسیار نازل و گاه پخش فیلم‌های مبتذل در سینماهای کاخ، در سوق دادن نسل جوان به فساد و بی‌هویتی و ترویج فرهنگ مبتذل غربی اثرگذار بوده است. تبلیغ برنامه‌های حکومت پهلوی و ترغیب نسل جوان به حمایت از برنامه‌های مزبور، دیگر سیاست اداره‌کنندگان کاخ جوانان بود. بررسی زمان‌های افتتاح هریک از شعب کاخ نشان می‌دهد که به مناسبت‌هایی چون روز تولد محمدرضا پهلوی و فرح دیبا، سالروز انقلاب سفید، سالروز تاج‌گذاری، سالروز به حکومت رسیدن محمدرضا و مانند آن نشانگر وجود تفکر و اندیشه‌ای در پس پرده است که همانا کمک به تداوم حکومت و مشروع جلوه دادن اقدامات و فعالیت‌های حکومت‌گران- البته به صورت نامحسوس و غیرمستقیم بوده است. برگزاری مسابقه‌ای با عنوان طرح آفیش به منظور گرامیداشت جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در تمامی شعب نیز در راستای همین سیاست بوده است. با آنکه مسئولان کاخ می‌کوشیدند این مراکز را محیط‌هایی مساعد و مناسب در جامعه نشان دهند، اما ماهیت این مراکز خیلی زود برای مردم روشن شد، به گونه‌ای که خانواده‌های مذهبی از عضویت فرزندان‌شان در شعب کاخ ممانعت به عمل آوردند. فعالیت‌های اعضای کاخ نیز بازتاب مثبتی در بین مردم نداشت و آنان هنگامی که وضعیت نامناسب دختران و پسران و نوع روابط اعضای کاخ را مشاهده می‌کردند، به وجود چنین مراکزی که به اعتقادشان فقط به منظور ترویج فساد و فحشا تأسیس شده بود، اعتراض می‌کردند. در یکی از گزارش‌های ساواک این جملات به چشم می‌خورد: «ساعت ۱۵:۰۰ مورخه‌ی ۱۳۴۷/۰۹/۱۹ آقای مصباح در دبیرستان حکیم الهی اظهار می‌داشت: نخست‌وزیر، محلی را به نام کاخ جوانان که محل خوش‌گذرانی عده‌ای شده در ناحیه ۱۰ ایجاد کرده و هر روز در آنجا میان آن‌ها دلقک‌بازی درمی‌آورند. حال شما می‌خواهید مردم به دین اسلام توجه داشته باشند. بهتر است بروید در آنجا و ببینید که چه اعمالی انجام می‌دهند. البته دستگاه‌های مملکتی هم از آن‌ها حمایت می‌کنند. خیلی مایلیم آخر شب موقعی که می‌خواری آن‌ها تمام می‌شود ببینید با چه وضع ناهنجاری از آن محل خارج می‌شوند...» (کامور بخشایش، ۱۳۸۶: ۱۳۵-۱۳۴)

کاخ جوانان چه در محتوا و چه در شکل فعالیت‌های هنری خود، کاملاً با سبک و شیوه‌ی غربی اداره می‌شد. به‌گونه‌ای که در سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۵۰، بخش عمده‌ای از فعالیت‌های این نهاد به برنامه‌های آوازخوانی با حضور گروه‌های هنری سایر کشورها مانند آمریکا، انگلستان و شوروی اختصاص پیدا می‌کرد. با گذر زمان حضور خوانندگان خارجی از آمریکا و اروپا در شعب مختلف کاخ جوانان بیشتر و بیشتر می‌شد و این خوانندگان با صرف هزینه‌های گزاف و به بهانه‌ی ترویج برنامه‌های آموزشی به ایران دعوت می‌شدند تا در مراسم شب‌نشینی‌های مختلف به اجرای برنامه بپردازند. (حسینی، ۱۳۹۹)

پروژه‌های فرهنگی و اجتماعی کاخ جوانان نیز بیش از آنکه به دانش‌های جدید غربی بها دهد به دنبال ترویج و بسط ارزش‌ها و الگوهای فرهنگی غربی از جمله مصرف‌گرایی و بازتعریف روابط اجتماعی در میان جوانان ایرانی بود. با هدف پیگیری و اشاعه همین اهداف بود که در نشریه کاخ جوانان نیز مطالب متعددی با هدف ترویج ارزش‌های غربی و در مواقعی غیراخلاقی در جامعه که تناسبی با نظام ارزشی بومی و فرهنگ ملی نداشت، منتشر می‌شد. برای مثال در بهمن ۱۳۵۰ نشست بزرگی در ارتباط با سقط‌جنین و لزوم آزادی آن منتشر شد که مباحث حاشیه‌ای بسیاری را به دنبال داشت و مطالب آن در نشریه‌ی کاخ جوانان در قالب یک گزارش به چاپ رسید. در بخشی از این گزارش آمده بود که امروز زنان و مادران خود تصمیم می‌گیرند بچه داشته باشند یا خیر. اجتماع امروز فرصتی برای بچه‌داری باقی نمی‌گذارد. در ادامه نیز به انتقاد از قانون ممنوعیت سقط‌جنین پرداخته و آن را قانونی بسیار پوچ خوانده که برای زنان ایجاد محدودیت می‌کند و باید از سر راه برداشته شود. در نمونه دیگری مطلبی در خصوص کاهش همبستگی‌های خانوادگی جوانان منتشر شد که درصد تضعیف بنیان خانواده در جامعه ایرانی بود و موارد مشابه متعدد که عملاً در پی تغییر ذهنیت جوانان ایرانی در خصوص مواردی مانند ازدواج، خانواده و حتی میهن‌دوستی بود. اعضای مسئول کاخ جوانان در تربیت نسل جوان الگوهایی را از دیگر فرهنگ‌ها اقتباس می‌کردند که با الگوهای جامعه ایرانی در تقابلی آشکار بود. بررسی وضع جوانان دیگر کشورها از سوی مسئولان کاخ جوانان و پیاده‌سازی همان الگو در ایران نشان‌دهنده‌ی سطحی و نمایشی بودن طرح‌ها و برنامه‌ریزی‌های کشور در حوزه‌ی آموزش و تربیت نسل جوان بود. (موسوی، ۱۳۹۷)

با کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت، جمعیت‌های زنان عمده‌ترین فعالیت خود را حول محورهایی همچون تشکیل کلاس سوادآموزی یا کمک به افراد بی‌بضاعت قرار دادند. برخی از این جمعیت‌ها عبارت بودند از: جمعیت پرورش کودک (۱۳۲۵.ه.ش)، انجمن مبارزه با بی‌سوادی زنان (۱۳۲۵.ه.ش)، انجمن معاونت عمومی زنان شهر تهران (۱۳۲۵.ه.ش)، جمعیت شیر و خورشید بانوان (۱۳۲۸.ه.ش) و بسیاری جمعیت‌های دیگر. به دلیل تعدد جمعیت‌های زنان و نبود برنامه‌ریزی منظم، هر یک از آنها در راستای برنامه‌های خاص خود در سطح بسیار محدود عمل می‌کردند. زمانی که بار دیگر تصمیم گرفته شد نیروی زنان در خدمت سیاست‌های حکومت قرار گیرد، در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۳۸.ه.ش شورای عالی زنان، متشکل از ۱۸ جمعیت، آغاز به کار کرد و کلیه‌ی جمعیت‌های زنان، تعطیل اعلام شد. ریاست این شورا بر عهده‌ی اشرف پهلوی قرار گرفت. دلیل اصلی تشکیل شورای عالی زنان، مبارزه با بی‌سوادی اعلام شد؛ اما در حقیقت، جمعیت‌های پراکنده با اهداف متفاوت در ارتباط با برنامه‌های وزارت فرهنگ قرار گرفتند تا عهده‌دار نقش جدیدی از سوی حکومت در جامعه شوند. (رنجبر عمرانی، ۱۳۸۴: ۶)

در سال ۱۳۴۵ سازمان جدیدی به نام «سازمان زنان ایران» جایگزین «شورای عالی جمعیت زنان ایران» شد. براساس آخرین اساسنامه‌ی این سازمان در سال ۱۳۵۴، هدف اعلامی این سازمان بالا بردن دانش سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زنان بود. این سازمان تا سال ۱۳۵۶ حدود ۴۰۰ شعبه در سراسر استان‌های کشور داشت و اعضای آن تا سال ۱۳۵۶ به هفتاد هزار نفر می‌رسید. افرادی که در موقعیت‌های بالای سازمانی بودند (مانند دبیرکل و اعضای شورای عالی) و از سوی دولت برای این موقعیت مورد تأیید قرار می‌گرفتند، به‌واسطه‌ی امکانات و نفوذ اجتماعی‌شان انتخاب می‌شدند. رهبران سازمان افرادی بودند که با دستگاه حاکمه توافق و حداقل هماهنگی‌های اولیه‌ای داشتند. از زمان شکل‌گیری سازمان زنان در سال ۱۳۴۵ ریاست عالی‌ه این سازمان با اشرف پهلوی بود و نیابت ریاست را فریده دیبا (مادر فرح) بر عهده داشت. از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۴ اکثریت مقامات سازمان زنان ایران چه به‌صورت انتصابی و چه در شکل انتخابی در دست یک عده افراد خاص بود. این امر نشانه‌ای آشکار از انحصار دائمی اعضای طرفدار دولت و دربار با موقعیت بالا در شورایی بود که از ارکان مهم تصمیم‌گیری سازمان زنان ایران محسوب می‌شد. به‌عبارت‌دیگر، هویت این سازمان با رژیم گره خورد. از سوی دیگر ترکیب هیئت‌مدیره شعبه‌های سازمان در شهرهای مختلف، در دست همسران افراد متمکن و

مقامات متنفذ بود و این امر مانع مشارکت زنان در طبقات پایین تر می شد. (نوروزی، ۱۳۹۵: ۵۲)

سازمان زنان ایران که بازوی اجرایی برنامه‌های فرهنگی حکومت در میان زنان ایران بود، وظیفه داشت زن ایرانی را نمونه‌ی تمدن یافته‌ی زن شرقی معرفی کند. به همین دلیل، بیشترین بودجه و سرمایه خود را در برنامه‌های تبلیغی به خدمت گرفت. این فعالیت‌ها از طریق چاپ و نشر کتاب و عکس گرفته تا تهیه فیلم برای رسانه‌ها صورت می گرفت. تشکیل سمینارها و جلسات سخنرانی‌های عمومی در ارتباط با نقش جدید زن ایرانی، تدوین برنامه‌های رادیو و تلویزیون در راستای فعالیت‌های سازمان، دیدوبازدیدهای فردی یا جمعی، داخلی و خارجی، ترتیب نمایشگاه‌های فصلی یا موضوعی، شرکت گسترده در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، تهیه‌ی پوستره‌های تبلیغاتی، شرکت در نمایشگاه‌های داخلی و بین‌المللی عکس با عنوان نقش جدید زن ایرانی، بخشی از این فعالیت‌ها بود. در واقع سازمان زنان ایران که در بدو تأسیس، داعیه‌ی زمینه‌سازی رفاه اجتماعی و ترقی فرهنگی زنان ایران را داشت، بخش اعظم نیرو و سرمایه‌ی خود را صرف برنامه‌های صرفاً سیاسی و تبلیغاتی کرد. (رنجبر عمرانی، ۱۳۸۴: ۱۵ و ۲۰)

سخن آخر

نوشته‌ی حاضر کوشید تا هویت ملی در عصر پهلوی دوم را مورد بررسی قرار دهد و از این رهگذر دو مسئله‌ی ابزارهای هویت‌سازی عصر پهلوی دوم و سیاست‌های هویتی این عصر را به‌عنوان دغدغه در نظر گرفت. یافته‌ها نشان می‌دهند محمدرضا پهلوی همانند پدرش سعی داشت با تأکید بر نظام شاهنشاهی و نهاد سلطنت، احیاء سنت‌ها و عقاید کهن و باستانی و مبارزه با مذهب، دین اسلام را به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی هویت ایرانیان کمرنگ نماید. از این رو، سیاست هویتی پهلوی دوم، توسعه هویت باستانی در مقابل هویت اسلامی ایرانیان بود. در این راستا، برگزاری جشن تاج‌گذاری، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، تغییر تقویم ایران از جمله اقدامات پهلوی دوم در مسیر باستان‌گرایی این رژیم بود. همچنین پهلوی دوم به‌منظور حذف اسلام به‌عنوان رکن اصلی هویت جامعه ایرانی، به ترویج بی‌حجابی در سطح جامعه، تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، برگزاری جشن‌های هنر شیراز، افزایش نفوذ بهائیان و... دست زد تا از این طریق بتواند ظواهر هویت دینی را در جامعه تغییر دهد و مقاومت عمومی در برابر هویت‌سازی پهلوی را دچار دگرگونی نماید، اما شاخص‌های دینی

در فرهنگ راهبردی ملت ایران در بطن جامعه نهادینه شده بود و اقدامات فرهنگی و سیاست‌های هویتی پهلوی نتوانست فرهنگ دینی و هویت راهبردی اسلام‌محور ایرانیان را دچار خدشه نماید. ابزارهای محمدرضا پهلوی و دستگاه‌های فرهنگی پهلوی دوم در مسیر حذف اسلام عبارت‌اند از: رسانه‌ها (اعم از رادیو- تلویزیون، سینما، مطبوعات)، کانون پرورش فکری کودک و نوجوانان، کاخ جوانان، سازمان زنان ایران و غیره. این ابزارها سعی در هویت‌سازی باستانی و ضد دینی در جامعه ایرانی داشتند. این‌گونه اقدامات محمدرضا پهلوی همانند سیاست‌های دوران رضاشاه به افزایش فاصله میان مردم و حکومت منجر شد و تقابل فرهنگی میان مردم و نظام سیاسی را به وجود آورد. روحانیون، پرچمدار مبارزه علیه اقدامات ضد اسلامی شاه شدند و مردم زیر پرچم اسلام به اعتراضات خود علیه سلطنت پهلوی ادامه دادند تا بتوانند از فرهنگ اسلامی و هویت دینی ملت ایران حراست نمایند. بدون شک حرکت انقلاب اسلامی حرکتی در جهت تقویت منبع دینی هویت ایرانی و احیای گفتمان دینی در جامعه و ثمره‌ی شکست سیاست‌های تحمیل‌گرایانه هویتی و فرهنگی پهلوی بوده است.

References

- Ahmadi Kafroudi, Ismail (2012), *The Role of Distribution and Influence Crises in the Fall of the Pahlavi Regime*, M.A. Thesis, Yazd University. (in Persian)
- Amirzadeh, Mohammad Reza; Behestani, Majid (2014), "A Study of Identity Policy in the Contemporary Period of Iran", *Quarterly Journal of Parliament and Strategy*, 21st year, Spring, No. 77. (in Persian)
- Ansari, Abdolhamid (2012), "Pahlavi Cinema, Cinema of Deviation", *Islamic Revolutionary Guard Corps, March*, No. 375. (in Persian)
- Al-Sayed Ghafoor, Seyed Mohammad Taghi, Zuhairi, Alireza (2016), "Identity Politics and New Social Movements" *Quarterly Journal of Political Science*, Volume 19, Summer, No. 74. (in Persian)
- Bayati, Hadi (2011), *The study of the foundation of the second Pahlavi discourses*, Master Thesis, Isfahan, University of Isfahan. (in Persian)
- Bigdelou, Reza (2012), "Conflict between the government and religious forces on the laws and status of women in the second Pahlavi period", *Journal of Historical Research of Iran and Islam*, Autumn and Winter, No. 11. (in Persian)
- Parsons, Sir Anthony (1985), *Pride and Fall; memorials of the British Ambassador to Iran*, translated by Dr. Manouchehr Rastin, Tehran, Haftegi Publications. (in Persian)

- Partovi, Asghar (2000), *The Role of Nationalism and Islam in Creating a Common Identity: Nationalization in the Pahlavi Period and the Islamic Republic of Iran*, PhD Thesis, Tehran, Faculty of Islamic Studies and Political Science, Imam Sadegh (PBUH) University. (in Persian)
- Saghafi, Mohammad; Mir Mohammadi, Davood (2010), "Epistemological foundations of the discourse of national identity in the Pahlavi era", *Sociology*, Volume 5, Summer, No. 2. (in Persian)
- Hafezian, Mohammad Hossein (1999), "Women Organizations in Iran in the Pahlavi Era", *Quarterly Journal of Political Studies*, Winter, No. 2. (in Persian)
- Hassanifar, Abdorrahman; Abbaszadeh Marzbali, Majid (2020), "Components of the national identity of Iran in the historical process", *Cultural Research Society*, Spring, Year 11, No. 1. (in Persian)
- Hosseini, Akbari, Mohammad Rahim, Eivazi (2013), "Study of the status and constructive dimensions of national identity", *Journal of Social Sciences*, 10th year of spring and summer, No. 21. (in Persian)
- Hosseini Harandi, Seyed Mohammad Hossein (2019), "Role of radio in Formation of Imam Khomeini's Movement", *Esharat Ayam Quarterly*, special to commemorate the 40th anniversary of the victory of the Islamic Revolution, December, No. 170. (in Persian)
- Hosseini, Seyed Morteza (2020), "Why was the Center for the Intellectual Development of Children and Adolescents established?", *Website of the Institute for the Study of Contemporary Iranian History*, December 24 (in Persian)
- Khakron, Shokrollah; Saboorimand, Fahimeh (2014), "Role of Radio in the Pahlavi Period", *Parseh Quarterly*, Fourteenth Year, Spring and Summer, No. 22. (in Persian)
- Khoshrouzadeh, Jafar (2007), "National identity, definitions and its components", *Ettelaat newspaper*, May 6, No. 23904. (in Persian)
- Delband, Mehdi (2014), *The effect of educational institutions on the Shiite identity of Iranian people in the first and the second Pahlavi period*, M.A. Thesis, Qom, Qom University. (in Persian)
- Ramezani, Reza (2007), "Hijab in Iran", *Shiite Women Quarterly*, No. 11. (in Persian)
- Ranjbar Omrani, Homeira (2005), "Changing the nature of women populations, from the beginning to the women organization", *Contemporary History*, No. 33. (in Persian)

- Rahbari, Mehdi; Mohammadzadeh, Saeed (2011), "Cinema and the Occurrence of the Islamic Revolution", *Matin Research Journal*, Volume 13, Spring, No. 50. (in Persian)
- Zandi, Mohammad Ali (2014), "Review of Shiraz Art Festival", website of the Institute of Political Studies and Research, September 20. (in Persian)
- Zuhairi, Alireza (2000), *Government, Modernization, Iranian Identity*, Master Thesis, Qom, Baqer al-Uloom Higher Education Institute. (in Persian)
- Saadaat, Seyed Mahmoud, Bigdelou, Reza (2019), "The reaction of religious forces to the celebration of the coronation of the second Pahlavi", *Matin Research Journal*, 21th Year, Winter, No. 85. (in Persian)
- Siavashi, Mehdi (2016), *Evaluation of religious policies of the Pahlavi era based on theories of Iranian national identity*, PhD thesis, Tehran, Institute of Humanities and Cultural Studies. (in Persian)
- Shahramnia, Seyed Amir Massoud, Seifuri, Farzaneh (2016), "Media and Socio-Political Development of Iran in the Qajar and Pahlavi Period", *World Politics Quarterly*, Volume 5, Spring, No. 1. (in Persian)
- Abdolkhani, Lena, Nasrabadi, Mohammad (2011), "Representation of the role of women in cinema", *Quarterly Journal of Women and Culture*, Third Year, Winter, No. 10. (in Persian)
- Eivazi, Mohammad Rahim (2003), *Theories of Power Building and the Second Pahlavi Regime*, Tehran, Islamic Revolutionary Documentation Center Publications. (in Persian)
- Fadaei, Reza (2012), *American Cultural Performance in the Second Pahlavi Period*, M.A. Thesis, Shahroud, Islamic Azad University, Shahroud Branch. (in Persian)
- Qaeminik, Mohammad Reza; Najafi, Tayebeh (2018), "The Age of the Image of Unveiling and Compulsory Unveiling; A Study of the Image of Unveiling in the Second Pahlavi Period ", *Women's Quarterly in Development and Politics*, Volume 16, Autumn, No. 3. (in Persian)
- Kamvar Bakhshayesh, Javad (2007), "Youth Palace; From Establishment to Dissolution ", *Quarterly Journal of Historical Studies*, Autumn, No. 18. (in Persian)
- Kajiaf, Ali Akbar, Ahmadvand, Zeinab (2011), "The current of archeology and the formation of the Pahlavi government", *Research in History*, Volume 2, Winter, No. 4. (in Persian)
- Kariman, Zohreh (2015), "Shiraz Art Festival", the site of the Institute for the Study of Contemporary Iranian History, July 24. (in Persian)

- Kowsari, Massoud, Tafreshi, Amir Ali (2017), "Female identity in the second Pahlavi discourse; A Case Study of Zan Rooz Magazine and Mohammad Reza Shah's Lectures on Women ", Iranian Cultural Research Quarterly, Volume 10, Spring, No. 1. (in Persian)
- Lotfabadi, Mohsen (2013), "Theoretical re-reading of the concept of identity", Kheradnameh Magazine, Spring and Summer, No. 10. (in Persian)
- Allahyari, Ahmad (2007), "The Baha'i government! Baha'is in the Pahlavi era ", Kayhan newspaper, December 16, No. 18975. (in Persian)
- Amirzadeh, Mohammad Reza, Behestani, Majid (2014), "A Study of Identity Policy in the Contemporary Period of Iran", Quarterly Journal of Parliament and Strategy, Volume 21, Spring, No. 77. (in Persian)
- Mokhtari Esfahani, Reza (2002), "Religion and religious people in radio in the second Pahlavi period", Pishineh Radio, third year, No. 15. (in Persian)
- Moradi, Abbas, Abtahi, Seyed Mostafa (2016), "The place of national identity in the discourse of religious democracy", Quarterly Journal of Islamic Revolution Studies, Autumn, No. 46. (in Persian)
- Islamic Revolution Documents Center (2020), "Struggles of Shiraz Scholars against Shiraz Art Festival", Islamic Revolution Documents Center website, September 22nd. (in Persian)
- Center for the Study of Historical Documents (2004), Women in the Court according to SAVAK Documents (Lily Amirarajmand), Tehran, Center for the Study of Historical Documents of the Ministry of Intelligence. (in Persian)
- Malekzadeh Elham, Baqqali, Mohammad (2016), "An Introduction to the Cultural and Religious Policies of the First and the Second Pahlavi", Quarterly Journal of Ganjineye Asnad, Year 26, Summer, Second Office. (in Persian)
- Moniri, Seyed Hashem (2018), "Four functions of the magic box in Iran in the Pahlavi era", the site of the Institute for the Study of Contemporary Iranian History, October 25. (in Persian)
- Mousavi, Seyed Mohammad (2016), "Grimace to Iranian Islamic Traditions", the site of the Institute for the Study of Contemporary Iranian History, March 12th. (in Persian)
- Mousavi, Seyede Leila (2018), "Youth Palace; From announcement to action ", the site of the Institute for the Study of Contemporary Iranian History, September 15th. (in Persian)

- Musikhani, Mohammad Mehdi (2004), "The Last King", *Zamaneh Monthly*, No. 21. (in Persian)
- Institute for Political Studies and Research (1400), "History of the Baha'i Presence on Radio and Television", website of the Institute for Political Studies and Research, May 6th. (in Persian)
- Nowruzi, Bashra (2016), "Women's Political Participation in the Second Pahlavi Period 1942-1979", *Quarterly Journal of Social Science Studies*, Volume 2, Autumn, No. 3. (in Persian)
- Akhtar, Salman & Steven Samuel (1996): "The Concept of Identity: Developmental Origins, Phenomenology, Clinical Relevance, and Measurement", *Harvard Review of Psychiatry*, Volume 3, Issue 5.
- Dahbour, Omar (2002): "National Identity: An Argument for the Strict Definition", *Public Affairs Quarterly*, Jan, Vol. 16, No. 1.
- Fearon, James D. (1999): *What Is Identity (As We Now Use the Word)*, California: Stanford University, Department of Political Science.
- Furedi, Frank (2017): "The hidden history of identity politics: How a revolt against the Enlightenment came to dominate public life", In: *spiked-online*, 1st December.
- Heather, Piper & Else-Marie Buch Leander (2021): *Challenging - Academia: A Critical Space for Controversial Social Issues*, Switzerland, published in Societies.
- Washington, Charles (2018): *Ensuring Justice, Fairness, and Inclusion in America*, Design Publishing.